



سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

شماره ۲۷

شماره ۲۷

در این شماره!

مصاحبه سوسیالیسم کارگری با فهم

آزاد صفحه ۴

مصاحبه سوسیالیسم کارگری با بهنام

قدیمی صفحه ۱۲

چرا طبقه کارگر نتوانسته است حزب

خودش را بسازد؟

صفحه ۱۴

تفاوت نیازها

صفحه ۱۶

اعلامیه مشترک:

اول مه ۲۰۱۶ و طبقه کارگر

صفحه ۱۸

زنده باد اول می روز جهانی

همبستگی کارگران!

صفحه ۲۲

سفن سردییر:

خبری نیست. امروزه در کنار سایر نیروهای اسلامیت و چهره های آشنا و مهره های مهم امارت اسلامی طالبان در قدرت، حاکمیت پوشالی و حامیان بین‌المللی آن در تلاش هستند تا بقیه السیف طالبان و حزب

ادامه در صفحه ۲

چیزی حدود پانزده سال از حمله امریکا به افغانستان و سرنگونی امارت اسلامی طالبان و مهندسی نظام و مناسبات حاکم کنونی میگذرد. از آغاز مهندسی و شکل بخشیدن به قدرت سیاسی مشتمل از ناسیونالیست‌های تباری و ارتجاع اسلامی تا امروز تحولات سیاسی و اجتماعی مهر ابطال بر صورتی در اذهان نیروها و مدافعین نظم نوین امپریالیستی میکوبد که فروپاشی امارت اسلامی طالبان را، که خود محصول استراتژی و پروژه‌های کشورهای سرمایه داری و یاران منطقه بی شان بود، سر فصل تحولات بنیادی اقتصادی و اجتماعی و تحول دموکراتیک در جامعه مینداشتند.

اما بربریت و قتل و کشتار در ابعاد وسیع تر از قبل ادامه یافته است. فقر و بینوایی بیداد میکند و از امنیت و ثبات و انکشاف



آزادی، برابری، حکومت کارگری!

اسلامی را که خود به فراکسیون‌ها و گروه‌های مختلف و متعارض منقسم شده اند نیز به قدرت سیاسی شریک سازند.

در حالی که حاکمیت پوشالی از جانین طالب و حامیان شان "صلح" گدائی میکند، طالبان و سایر جریانهای اسلام سیاسی از جمله داعش با قساوت تمام به کشتار مردم و زحمتکشان کشور اعم از زن و کودک و پیر و جوان مشغول اند. در تازه ترین نمونه های یورش بهاری طالبان در بیشتر بخش های کشور و مناطقی در شمال از جمله ولایت کندز این نیرو با سازوبرگ جنگی و آرایش جدید عملیات تهاجمی اش را زیر نام "عملیات عمری" سازمان داده است. همزمان با آن حمله مرگ بار کابل را که در آن ۶۴ تن از شهروندان آن کشته و ۳۴۷ نفر دیگر به شدت زخمی شدند، در حساسترین منطقه پایتخت زیر ریش نهادهای امنیتی "دولت وحدت ملی" سازمان داد.

در اوضاع و احوالی که شیرازه اقتصادی و اجتماعی جامعه بیشتر از گذشته گسیخته است و جنگ و ویرانی و فقر و فلاکت بی-مانندی بیداد میکند، بخش اعظم شهروندان کشور به پرولتاریایی که به جز دو دست امکان و وسیله یی برای امرار معاش ندارد، تبدیل شده است. خواست اکثریت مردم نجات از این بربریت است.

مردم برای نجات از فقر و گرسنگی دسته دسته کشور را برای یافتن زنده گی بهتر ترک میکنند. در یک چنین شرایطی بدیل طبقات زحمتکش جامعه از آن میان کارگران و در کل جنبش آزادی خواهی و کنشگران چپ و

سوسیالیست جامعه نمیتواند تمکین به وضعیت جاری و توهم به دولت بورژوازی فاسد و حامیان امپریالیست آن باشد.

اول می روز به میدان آمدن کارگران و مزدبگیران برای بهبود وضعیت و طرح خواست و مطالبات شان است. مبارزه برای بهبود معیشت و تأمین اجتماعی و تحمیل خواست‌ها و مطالبات رفاهی به قدرت حاکمه زمانی میتواند جامه عمل بپوشد که کارگران و مزدبگیران جامعه خودشان را حول پلاتفرم معینی سازمان داده باشند و قدرت اجتماعی متحد شان را به کار ببرند.

هرچند که طرح مطالبات اقتصادی و رفاهی و تحمیل آن به قدرت حاکمه در وضعیتی که از یک طرف کارگران و مزدبگیران خود فاقد سازمانیابی و تشکل اند و از جانب دیگر دولت و طبقات حاکم با ارجاع به وضعیت نابسامان امنیتی، جنگ و نبود بنیه مالی میتوانند آن را به سادگی رد و توجیه نمایند، غیر عملی به نظر برسد. اما تحقق خواست‌های اقتصادی و رفاهی، با آن که در وضعیت کنونی با محدودیت‌های جدی یی مواجه است، با پشتیبانیه سیاسی و جنبشی طبقات محروم میتواند به ثمر بنشیند. ولی لازمه و پیش شرط تحقق چنین امری زدودن توهمات، هماهنگی، اتحاد طبقاتی و سرانجام ایجاد تشکل مستقل کارگری است.

سوسیالیست‌ها و کارگران در افغانستان تنها با دولت بورژوازی حاکم و حامیان جهانی اش در کمپ ارتجاع بورژوا-امپریالیستی مواجه نیستند بلکه باید پاسخ ارتجاع داخلی در هر شکل و فرمی که ابراز وجود میکند از جمله ارتجاع اسلامی و قومی، که خود محصول بلافصل سرمایه‌داری جهانی است، را نیز در همه عرصه های مبارزه بدهند. طبقه کارگر افغانستان و فعالان و کنشگران

سوسیالیست آن زمانی قادر به پیشبرد این مبارزه خواهند بود که در عرصه اجتماع بتوانند از اتوریته نظری بالایی برخوردار باشند. این امر بدون آگاهی طبقاتی و آگاهی از مبانی نظری مارکسیسم و بدون زدودن سموم ناسیونالیستی و طرد ادراکات قدرگرایانه پوپولیستی مسلط بر جامعه، مقدور نیست. رژیم کنونی بنابر تناقضات و تضادهای حاد درونی اش به شدت بیثبات است و حضور نظامی و سیاسی امپریالیسم امریکا و متحدینش تنها برای سر پا نگه داشتن آن نبوده و نیست، بلکه یک استراتژی و هدف بزرگتری را دنبال میکند. بر این اساس تلاش‌های کنونی مجریان قدرت برای همکاسه کردن نیروهای ارتجاعی شکل دادن به یک رژیم است که بتواند در عین خدمت به این استراتژی در یک شرایط متعارف تر نرخ بالای سود برای سرمایه را از طریق تحمیل شرایط سخت و زنده گی طاقت فرسا بر کارگران تأمین نماید. هدف استراتژیک امریکا را در مقطع کنونی شکل دادن به رژیمی تشکیل میدهد که نه فقط پاسداری از منافع امریکا را در رقابت با قدرت‌های منطقه یی به عهده داشته باشد، بلکه همچنین توان مهار و کنترل عواقب اجتماعی و واکنش‌های سیاسی به سیاستهای نئولیبرالی را نیز داشته باشد.

لازمه رشد مناسبات سرمایه داری وجود طبقه کارگر مزدی هم است، یعنی سرمایه داری به طبقه یی شکل میدهد که زمینه و پتانسیل اعتراض اجتماعی بر ضد کارمزدی و مناسبات سرمایه-دارانه را در خود دارد. بناء کارگران و زحمتکشان افغانستان رسالت بس بزرگی را به عهده دارند؛ تنها نیرویی که قادر است و میتواند

ادامه در صفحه ۳

زنده باد سوسیالیسم!

جامعه را از توحش و ناهنجاری های موجود نجات دهد طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی کارگری است.

سیاست و استراتژی امریکا در منطقه و مهم تر از آن در افغانستان هیچگاه شکل دادن به یک رژیم سیاسی دموکراتیک، حتی از نوع لیبرالی آن، نبوده و نیست. برای همه آنهايي که به افسانه گسترش و تعمیق کاپیتالیسم در کشورهای چون افغانستان بمنزله یک پروسه موزون، عادلانه و عام المنفعه باور ندارند، روشن است که عواقب اجتماعی منفی توسعه سرمایه داری را چنین رژیمی نمی تواند و نخواهد توانست که کنترل کند. اگر این درست است که سیاست بین المللی سرمایه داری و از این میان امپریالیسم امریکا در خدمت منافع اقتصادی و استراتژیک اش قرار دارد، در آن صورت و همانطور که شاهد بودیم و هستیم، مشخصاً در مورد افغانستان، شکل دادن به رژیم سیاسی و مهندسی آن یک امر مشهود است و آخرین نمونه آن را تمدید ادامه حاکمیت "دولت وحدت ملی" پس از سفر جانکری وزیر خارجه آن کشور و صدور دیکتات صریح در حضور میدیای جهانی، نشان میدهد.

این مسأله و طرز برخورد خود بیانگر آن است که قدرت حاکمه در امریکا و متحدین جهانی و منطقه یی اش در صدد است تا با مشارکت تمامی نیروهای مزدور، دستآموز و همسو با خودش به رژیم سیاسی مطلوب و مورد نظرش شکل دهد. شکل دادن به چنین رژیم سیاسی که از پس مهار نیروهای اجتماعی و سیاسی معترض به پیامدهای نظام سرمایه داری، به ویژه در شکل نئولیبرالی

آن، برآید و "ثبات سیاسی" مورد نظر امریکا و مزدورانش را تأمین نماید، فقط از طریق شکل دادن به یک معجون مرکب از ارتجاعی ترین نیروها و باورها قابل وصول است. جنبش های ارتجاعی خزیده در قدرت سیاسی به علاوه طالبان و حزب اسلامی مناسبترین نامزد برای ادای چنین نقشی هستند. چنانچه که شاهد بودیم در کنفرانس بن و پس از آن با تدویر لویه جرگه و سرانجام با یک مراسم ساده "غسل تعمید انتخاباتی" توانستند ارتجاعی ترین نیروها را از اسلام سیاسی گرفته تا ناسیونالیست های تباری و قومی و "تکنوکرات" که دست های ناپاک شان تا مرفق به خون مردم بیدفاع و بیگناه آلوده بود، بمنزله ویژه گی فرهنگی و بومی افغانستان معرفی کردند و در خدمت به منافع استراتژیک امریکا و متحدانش در ناتو به کار گماشتند.

حالا نیز همین استراتژی مبنای شکل دادن به یک چنین رژیمی است. بناءً برای کارگران و فعالان سوسیالیست کارگری و در کل جنبش آزادی خواهی در جامعه گزینه یی جز سازمانیابی و حزب و نفی سکتاریسم در اشکال متنوع آن وجود ندارد. طبقه کارگر افغانستان اگر به عنوان یک طبقه انقلابی بخواهد از پس رسالت تاریخی خودش بر بیاید، ناچار و ناگزیر است که سینه در سینه ارتجاع هار و قدرت حاکمه و حامیان بینالمللی آن بایستد. کارگر منفرد و اتومیزه شده در مواجهه با بورژوازی و نهادهای اقتدار آن، حتی برای تحقق خواست ها و مطالبات صنفی خودش هم که شده، نمیتواند کاری از پیش ببرد و ناتوان خواهد بود.

بنابراین ضرورت مبارزاتی و در نهایت امر خلاصی

و رهایی جامعه از بلایا و مصایب سرمایه داری نیاز به تشکل و تحزب دارد. فعالان سوسیالیست طبقه کارگر باید به این مهم توجه بیشتری مبذول بدارند و در چنین روزی اهمیت آن را به هم طبقه یی های شان به لحاظ امپریستی و مهمتر از آن از جنبه نظری توضیح نمایند.

به پیش به سوی سازمانیابی طبقه کارگر افغانستان در تشکل های مستقل کارگری خودشان!

سازمان سوسیالیست -

های کارگری برای

آزادی، برابری و

سوسیالیسم

مبارزه می کند، برای

تقویت صف آزادی

خواهی و برابری طلبی

و برای تحقق

آرمان

سوسیالیسم به آن

پیوندید!

تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

مصاحبه سوسیالیسم کارگری با فهیم آزاد

افغانستان از سالها قبل وارد مناسبات سرمایه داری شده است.

حال برگردیم به اصل پرسش در مورد این که ما سیستم اقتصادی و مناسبات حاکم کنونی پس از تهاجم سرمایه داری جهانی در رأس امریکا را چه می دانیم و اثرات آن را در رشد و گسترش طبقه کارگر و سایر مزدبگیران جامعه چگونه ارزیابی می کنیم. در این رابطه باید این نکته را از قبل روشن سازیم که از نظر سازمان ما نه عدم تمرکز سرمایه و نه وقوع حالات اضطراری نظیر جنگ، چیزی که همین اکنون هم به شدت ادامه دارد، هیچ کدام از این مؤلفه ها نمی توانند مبنایی برای توضیح مناسبات تولیدی یک جامعه قرار بگیرند.

همچنین نبود وسائل میکانیزه تولید مدرن کشاورزی در مناطق روستائی و نبود کارخانه های کافی و صنایع سنگین را نیز نمی توان دلیل موجهی برای سرمایه داری ندانستن مناسبات تولیدی در کشور دانست. طی بیش تر از سه دهه است که در بسیاری از مناطق کشور، در اثر جنگ و مهاجرت های گسترده اقتصاد بسته و طبیعی، وابسته گی دهاقین به زمین و ملاکین از میان رفته است، و نیروی کار به مقیاس وسیع به کالا تبدیل گردیده است. ملاکین ارضی نه در عرصه تولید و نه در عرصه سیاسی دیگر قادر نیستند به مثابه یک طبقه حاکم تبارز نمایند، بلکه

ادامه در صفحه ۵

اقتصادی از دهه پنجاه سده بیستم میلادی و با حمایت مالی آن کشور آغاز گردید. دولت افغانستان جهت انکشاف مؤسسات تولیدی و آموزشی و راههای مواصلاتی پلانهای اقتصادی پنجساله را به منصفه اجرا گذاشت. در نتیجه اقداماتی از این دست و افزایش وابسته گی اقتصاد افغانستان به اقتصاد جهانی بود که به سلطه اقتصاد بسته و طبیعی در روستاها پایان داده شد.

پس از کودتای ثور، و اشغال افغانستان توسط شوروی و ادامه بیشتر از سه دهه جنگ، بحران سیاسی و اجتماعی و مداخلات قدرت های جهانی و منطقه یی و سرانجام با به قدرت رسیدن احزاب اسلامی قومی و سپس دست یافتن طالبان به قدرت سیاسی، تداوم جنگ و انارشی و نابودی وغارت تمامی تأسیسات تولیدی و زیر ساخت های اقتصادی و فروپاشی اجتماعی جامعه افغانستان این پروسه به شدت ضربه خورد. در واقع افغانستان در دوران ایلغار نیروهای اسلامی و تبارگرایان و همچنین حاکمیت طالبان بیشتر به یک اردوگاه آواره گان شباهت داشت تا یک جامعه پویا و دینامیک که در آن کار و تولید معنی داشته باشد.

در این دوران سیاه به جز کشت خشخاش و تسلط اقتصاد جنگی تولید دیگری صورت نمی گرفت. اگر دوران پس از کودتای ثور تا حمله نظامی امریکا و فروپاشی رژیم طالبان را یک استثنا در تاریخ تحولات اجتماعی کشور به شمار آریم،

سوسیالیسم کارگری: سیستم اقتصادی و مناسبات حاکم کنونی پس از تهاجم مادی و معنوی سرمایه داری جهانی به افغانستان را چه می دانید و اثرات این هجوم در ایجاد صف طبقه مزد بگیر جامعه را چگونه ارزیابی می کنید؟

فهیم آزاد: شاید بهتر باشد پیش از پرداختن به این پرسش نگاه گذرایی به سیر رشد مناسبات سرمایه داری در افغانستان و دلیل یا دلایلی که این پروسه را در یک مقطع زمانی مختل کرد بیانداریم، و سپس برسیم به تحلیل از وضعیت، مناسبات و سیستم اقتصادی حاکم پس از حمله امریکا و متحدانش به افغانستان و مهندسی و شکل دادن به اقتدار سیاسی جدید. افغانستان کشوری است که نه تنها مناسبات سرمایه داری در آن دیرتر پا گرفته است، بلکه پروسه رشد و قوام این مناسبات به دلایل سیاسی، اجتماعی و جغرافیایی به موانع و چالش های جدی یی در گذشته روبرو بوده و در مقاطع مختلف نیز مختل شده است. همان طور که می دانیم اولین اقدامات جدی دولتمردان وقت افغانستان در جهت گسترش مناسبات سرمایه داری با الگو قرار دادن تجارب و شیوه های به کار گرفته شده اتحاد شوروی پیشین در زمینه رشد

زنده باد اول می!

به جای آن مافیای قدرت در شکل و شمایل رهبران جنبش اسلامی و قومی با غارت تمام منابع مالی و غضب دارائی های عامه و همچنین کمک های مالی اربابان و متحدان شان نه تنها که به اقتدار سیاسی تکیه زده اند بل قدرت اقتصادی جامعه را نیز در اختیار دارند و امروزه هر کدام این ها میلیون ها ها دالر سرمایه اندوخته اند. در کنار این ها تاجران، تولید کننده گان و قاچاقچیان مواد مخدر بر اقتصاد آشفته کشور مسلط اند. سیستم اقتصادی بازار آزاد که پس از سقوط طالبان به شاخص اصلی اقتصاد و سیاست اقتصادی در کشور تبدیل شد، سیستم اقتصادی سرمایه داری دولتی و مختلط گذشته را، هر چند که در پروسه جنگ و به ویژه پس از فروپاشی اقتدار سیاسی حزب دموکراتیک خلق کاملاً متلاشی شده بود، در کل در هم کوبید. و هر آنچه را که از مؤسسات تحت تملک دولت باقی مانده بود به شکل حراج در اختیار سرمایه های خصوصی گذاشت، از جمله معادن و تأسیسات بازمانده تولیدی بی که در اثر جنگ نابود نشده بودند. سلطه بلامنازع بازار و سیاست های دیکته شده بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سرمایه داری بازار آزاد طی این چهارده سال و اندی پیامدهای ناگواری به بار آورده است، پیامدهای ناگواری که طعم تلخ و مصیبت بار آن را قبل از همه طبقه کارگر و سایر اقشار زحمتکش افغانستان به تلخی دیده و چشیده اند. گسترش هرچه بیشتر فقر و بینوائی و ریاضت اقتصادی و تبعات ویرانگر دیگر آن اکثریت وسیعی از مردم جامعه را به صف پرولتاریایی که امکان و وسیله بی جز دو دست برای امرار معاش و ادامه حیات ندارند رانده است، در حالی که اقلیت مفتخوار سرمایه دار تمام سرمایه، امکانات و وسائل تولید اجتماعی را در انحصار شان دارند.

بلی با توجه به آنچه که گفته آمدیم و در سطور بالا نیز به آن اشاره شد، از نظر ما مناسبات و روابط اقتصادی حاکم در کشور مناسبات و شیوه تولید سرمایه داری است، سرمایه داری عقبمانده و پیرامونی. البته فراموش نشود که این به معنی الغای کامل مناسبات پیشاسرمایه داری نیست، این مناسبات به عنوان یک روند غیرمسلط و حاشیه‌یی همچنان تا بسط کامل سرمایه به حیاتش ادامه خواهد داد، ولی روند مسلط همین اکنون شیوه تولید کالائی است. بسط تولید کالائی لازمه اش وجود طبقه کارگری است که جز فروش نیروی کارش وسیله بی برای امرار معاش ندارد، به این معنی پس از هجوم امپریالیسم امریکا و با توسعه تولید کالائی و بسط مناسبات کاپیتالیستی نیروی وسیعی از مولدین خرد در روستاها، که در اثر جنگ و فلاکت اقتصادی به ورشکسته گی سوق داده شده اند و چه کسانی که از مهاجرت برگشته اند، همه از زن و مرد، در جستجوی کار و برای امرار معاش به شهرها سرازیر شده اند، این به نوبه خود به صف طبقه کارگر مزدی افزوده است. در ضمن که طی این یک دهه واندی در شهرهای بزرگ و در بخش های مختلف کارگاه ها و بنگاه های تولیدی راه افتاده است، طبق آمار ارائه شده از سوی سخنگویان اتاق تجارت و صنایع افغانستان تنها در شهر کابل بیشتر از ۷۰۰ شرکت تولیدی و مانوفاکتور همین امروز فعال است. به دلیل رونق ساخت و ساز در بخش ساختمان و جاده سازی در این چند سال پسین بیشتر نیروی کار را کارگران در این بخش و همین طور تکنولوژی ارتباطات (تیلی کمونی کیشن) و معادن تشکیل می دهد. هر چند که تداوم جنگ و عدم امنیت و ثبات سیاسی اثرات بلافصلی بر فعالیت های تولیدی و اقتصادی داشته است ولی با وجود این تمام داده ها ی امپریک بر بسط و سلطه تولید کالائی دلالت می کند. سیاست اقتصاد بازار طی چهارده سال اخیر، روند مسلط مناسبات اقتصادی و سیاسی باقی مانده از نظام

های پیشاسرمایه داری و آنچه را که در دوران انارشی و اقتدار نیروهای رنگارنگ اسلامی - قومی شکل گرفته بودند یکسره درهم کوبیده است. وقتی ما سوسیالیست ها راجع به جامعه و مناسبات مسلط در آن صحبت می کنیم مبنای تحلیل ما تحلیل مارکسیستی زیربنای اقتصادی جامعه است. سوسیالیسم کارگری طبقات اجتماعی را بازتاب انسانی روابط مشخص تولیدی حاکم در جامعه می داند و این یک تعبیر مکتبی و ایدئولوژیک نیست، بلکه بازتاب واقعیت های عینی و مادی است. برای تحلیل درست و علمی حرکت های اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک طبقات و اقشار مختلف، شناخت قانونمندی اقتصادی حرکت جامعه یک امر لازم و ضروری است. به عنوان یک فعال سوسیالیست و بر بنیاد درک ماتریالیستی این را می دانیم که طبقات اجتماعی زاده روابط و مناسبات تولیدی هستند، نه عکس آن. به جا است که همین جا اذعان شود که بررسی دقیق سیستم اقتصادی و مناسبات حاکم در افغانستان، به دلیل پیچیده گی اوضاع، نه در ظرفیت این مصاحبه است و نه هم در این ظرف قابل وصول. بناءً این امر مستلزم کار دقیق پژوهشی و تخصصی است که فعالان سوسیالیست کارگری باید بدان همت بگمارند.

سوسیالیسم کارگری: درک سوسیالیسم کارگری در تعریف طبقاتی بودن جامعه افغانستان با چپ های سنتی چه تفاوت هایی دارد؟

فهم آزاد: همانگونه که در پاسخ به پرسش قبلی نیز اشاره شد سوسیالیسم کارگری در تحلیل از جامعه به زیر بنای اقتصادی و روابط تولید نگاه می کند و بر همین اساس هم است

افزایش نقش اجتماعی و فرهنگی مصرف نسبت به تولید می‌باشد. از این نظر فرد بیشتر با شیوه مصرف خود هویت می‌یابد تا با جایگاهش در تولید. و شیوه مصرف، یا به عبارت دیگر سبک زنده گی تا حدود زیادی اختیاری است و به جایگاه طبقاتی مربوط نمی‌شود. به این ترتیب هویت فردی امری انتخابی می‌شود که فرد قادر است با سبک زنده گی بی که بر می‌گزیند برای خود تعریف کند و مطابق دلخواهش تغییر دهد. همچنین در مورد فرهنگ و قالب‌های فکری متناظر با جامعه معاصر گفته می‌شود که حقیقت عینی بی اعتبار است. این قدرت است که حقیقت را تعریف می‌کند، و از علم نیز کاری ساخته نیست چرا که علم و معیار علمی نیز ساخته قدرت است. به این ترتیب سخنی از "ذات" و "ماهیت" نمی‌تواند در میان باشد، چرا که در حقیقی بودن چنین شناختی جای تردید است. پس از تنها چیزی که می‌توان یقین داشت همان نمود و ظاهر است. یک جلوه این تفکر اینست که هر هویت فردی همانقدر حقیقت و اصالت دارد که دیگری؛ چرا که هیچ هویتی ذاتی فرد نیست. پس فرد بنا به انتخابش می‌تواند هویت خود را از نو تعریف کند. یعنی افراد جامعه به طبقات یا گروه های بزرگ اجتماعی که از نظر عینی مشخص اند تقسیم نمی‌شوند، بلکه انسان‌ها تعلقات سیالی دارند، از سیاسی گرفته تا قومی و جنسی و ترجیح جنسی و هنری و ورزشی و غیره، و همه این تعلقات هم ارزش اند و هیچ نظام ارزش عینی بی نمیتواند یکی را بر دیگری مقدمتر و پایه بی تر رده بندی کند. خلاصه اینکه انسان‌ها در هر لحظه همان هستند که می‌گویند، و نمی‌توان مفهوم انتزاعی و جهان شمولی مثل طبقه را مبنای شناخت قرار داد." اکنون این درک و نگاه بر اغلب کنشگران و فعالان جامعه مدنی و بقایای چپ پوپولیست که غسل تعمید ایدئولوژیک دیده اند و به بارگاه بورژوازی و نیولیبرالیسم سر سجود فرود آورده اند، غالب است.

قریب به اتفاق بازمانده‌های حزب دموکراتیک خلق و مؤتلفین گذشته آن را و نیز بقایای جریان‌های بازمانده از شعله جاوید و به یک معنی چپ مائوئیست را شامل می‌شود با ارجاع به تئوری‌ها و ترندهای فکری رایج و مسلط و تغییرات مهمی که ظرف این چند دهه اخیر در جهان رخ داده است، وجود طبقات و بر این اساس مبارزه طبقاتی را نفی می‌کنند. جامعه‌شناسان اکادمیک برای تبیین جامعه معاصر، مخصوصاً اروپا و امریکای شمالی، اصطلاحات خاصی چون جامعه پسا صنعتی، پسامدرن، جامعه ریسک، مدرنیته اعلی و... را پی ریخته اند. مهمترین آن‌ها توصیف ساده برخی از ویژه گی‌های جامعه معاصر است از جمله سلطه مقاومت ناپذیر اقتصاد بازار بر همه عرصه های اجتماعی. تغییرات تکنولوژیک و تحرک بیسابقه سرمایه در سطح جهانی که خود به نوبه خود باعث تغییرات ساختاری مهمی در اقتصاد جوامع پیشرفته شده است، که از منظر این تحلیل گران، مهم ترین آن گسترش بیسابقه بخش خدمات و سقوط نسبی بخش سنتی صنعت و به خصوص صنایع سنگین در کشورهای متروپول است. نتایج اجتماعی و فرهنگی که از این تئوری‌ها و مباحث به خصوص از جانب چپ‌های شکست خورده، نادم و ناسیونالیست از جمله در افغانستان گرفته می‌شود این است که رشد فردیت را در قبال تعلق گروهی و در بحث حاضر (طبقه) قرار می‌دهند. "دلیل و علتی که برای این امر می‌شمارند گویا افزایش مصرف و همچنین

که طبقات اجتماعی را بازتاب انسانی روابط مشخص تولیدی حاکم در جامعه می‌بیند. در عین حال از نظر ما سرمایه داری جهانی به رهبری امریکا برای احیای مناسبات پیشاسرمایه داری و حفظ آن به افغانستان لشکرکشی ننموده است. سرمایه داری در دوران "گلوبالیزاسیون" برای بسط این مناسبات مرزها را در نوردیده و امروز تسلط این مناسبات در جامعه بی چون افغانستان که دوران آشوب و انارشی و اضمحلال را از سرگذشته‌هاست، یک پدیده ملموس و عینی و غیر قابل تردید است. این عینیت از باور و نگاه ما ناشی نمی‌شود. با این تفسیر تمایز دیدگاه سوسیالیسم کارگری فقط یک تمایز تحلیلی و جامعه شناختی صرف نیست. چپ پوپولیست و ناسیونالیست در افغانستان هم در تحلیل از مناسبات و شیوه تولید و هم در عرصه سیاسی صاحب دیدگاه خودش است. زمین و زمان تغییر بخورد روایت این‌ها همان روایت آشنا است، برای این نیروها مبارزه طبقاتی و منافع طبقه کارگر تابع مبارزه ملی و دموکراتیک و یک امر فرعی و تابع رشد و ترقی اقتصاد و صنعت ملی است؛ از همین رو هم است که بخش اعظم این نیروها با روند مسلط دمساز و هم‌نوا شده اند. این بخش که اکثریت



Ali. Seheroglu

بخش کوچکی از مائوئیست‌ها که همچنان به پندارهای ایدئولوژیک شان وفادار مانده اند طبقات اجتماعی و تعارض و تقابل میان آنها را می‌پذیرند و به رسمیت می‌شناسند، ولی بر مبنای تبیین خاصی که از طبقات اجتماعی دارند و همچنین بر اساس جدول تضادهای مائوئیسم برای طبقه کارگر نقش اساسی و مکان محوری بی‌قابل نیستند، بلکه دهقانان در کنار اقشار و طبقات عموم خلقی دیگر از جمله "بورژوازی ملی" نیروی اصلی را تشکیل می‌دهند. طبقه کارگر در بهترین حالت نقش "پیشقراول" جنگ خلق علیه امپریالیسم و فئودالیسم را بازی می‌کند. بر همین اساس است که "حزب کمونیست- (مائوئیست) افغانستان" در آخرین موضعگیری اش شهکار آفرید و طالبان را متحد طبیعی خود و جزء نیروی "خلق" به شمار آورد. برای این بخش از چپ بورژوایی و خلقی مبارزه "خلق" علیه امپریالیسم، مبارزه برای کسب استقلال و علیه نیروهای اشغالگر و "شاه شجاع‌ها" جای مبارزه طبقاتی نشسته است. از نظر این‌ها مبارزه طبقاتی و طرح مطالبات و مبارزه قاطع علیه باورهای ایدئولوژیک مسلط در شرایط کنونی وحدت صفوف خلق را خدشه دار ساخته و به آن صدمه می‌زند و نباید آن را بیان و یا برایش مبارزه کرد. از نظر سوسیالیست‌های خلقی مبارزه طبقاتی صرفاً در دوره‌های خاصی و با شرط تحقق ملزومات عقیدتی و سیاسی و حزبی معینی که به امر وحدت نیروهای خلقی ضربه نزند، جریان پیدا می‌کند. تبیین‌هایی از این دست اساساً بر انکار وجود یک مبارزه طبقاتی دائمی در جامعه میان طبقات اصلی، یعنی کارگر و بورژوا استوار است. تبیین‌های غیرمارکسیستی و غیرعلمی چپ ناسیونالیست، پوپولیست و غیرکارگری در مورد "نیمه مستعمره و نیمه فئودالی" پنداشتن ساختار اقتصادی و طبقاتی جامعه، به یمن تحولات عینی و روند مسلط عملاً

زاید، کلیشه‌یی و بی‌مصرف ثابت گردیده است. از نظر ما کارگران و سرمایه‌داران به مثابه دو طبقه اصلی اجتماعی، برای اولین بار در تاریخ افغانستان سرنوشت تحولات بعدی را تعیین و رقم خواهند زد.

بنابراین پایه مادی و تعلق اجتماعی و طبقاتی جنبش سوسیالیستی کارگری طبقه کارگر است، تعلق که این جنبش را از همه جریان‌های سوسیالیسم بورژوائی متمایز می‌سازد. برای ما که طبقه کارگر را نیروی مادی تغییر بنیادی ساختار اقتصادی و اجتماعی می‌دانیم، داشتن تعریفی مشخص، علمی و مارکسیستی از مقوله (طبقه اجتماعی) حیاتی است. در معادلات و تحولات جاری در عرصه جامعه افغانستان و در کل هر جامعه‌یی طبقه کارگر انتی تز سرمایه و مناسبات ساخته شده سرمایه و بورژوازی است و تنها این طبقه است که منافعش درگرو بازتعریف شالوده کلیه مناسبات تولیدی و اجتماعی، در واژگونی ماشین دولتی سرمایه داری و جایگزینی آن با جامعه‌یی است که در آن اساس کارمزدی بر افتاده است و به طبقات و تقسیم طبقاتی جامعه پایان داده شده است. برای درک درست از مفهوم طبقه باید از دگماتیسم و نگاه مذهبی گونه به آن دوری جست. نمی‌توان تعریفی جهان شمول و ابدی، ایستا و ارسطویی از این مفهوم ارائه داد. همانگونه که مارکس به این مسأله نگاه دیالکتیکی دارد و در این باره می‌گوید: "روشی که بر اساس آن یک جامعه به طبقات تقسیم می‌شود مختص به روابط اجتماعی همان جامعه است." مارکس از لزوم تجزیه و تحلیل روابط اجتماعی و تعریف طبقه و جهان شمول نبودن آن تعریف می‌گوید و در مثالی آن را این چنین بیان می‌کند: "در بسیاری از جوامع جنگ سالارانی وجود دارند، اما یک جنگ سالار زمانی یک فئودال قلمداد

می‌شود که یک نوع رابطه اجتماعی خاص غالب باشد. برای اینکه تشخیص داد که رهبر یک گروه مسلح که در قلعه‌یی از قبل ارزش اضافی دیگری که آزاد نیستند زنده گی می‌کند، به طبقه فئودال‌ها تعلق دارد یا نه هیچ‌گونه فرمول و حساب سرانگشتی وجود ندارد. این بحث تنها با تجزیه و تحلیلی کنکرت از روابط کلی اجتماعی غالب بر جامعه به نتیجه خواهد رسید. مشابه این مثال، بازرگانان هستند که صرفاً به دلیل اینکه به خرید و فروش مبادرت می‌ورزند نمی‌توانند یک طبقه مجزا را تشکیل داده باشند مگر اینکه این داد و ستد آنها یک نقشی در آن جامعه بازی کند." مارکس همچنین در نخستین جمله مانیفست حزب کمونیست از وجود پدیده‌یی به نام طبقه در طی تاریخ یاد نموده و روی آن چنین تاکید می‌گذارد: "تاریخ کلیه جوامع تا به امروز تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است."

سوسیالیسم کارگری: سازمان سوسیالیست‌های کارگری مطابق برنامه اش تلاش برای ایجاد حزب طبقه کارگر در افغانستان را یکی از وظایف اساسی خود می‌داند، به نظر شما کدام عوامل اصلی ناسازگار تا کنون در جلوگیری از ایجاد چنین حزبی، در جامعه نقش بازی نموده و بحیث چالش سیاسی تعریف می‌شود؟

فهم آزاد: این یک اصل مارکسیستی است که طبقه کارگر به حزب خود نیاز دارد و هر کارگر و فعال سوسیالیستی آن را بدیهی می‌شمارد و از لحاظ تجربی نیز، تجربه تاریخی جنبش سوسیالیستی کارگری حقانیت این اصل مارکسیستی را به بسیاری از فعالان جنبش کارگری و فعالان سوسیالیست نشان داده است. امروزه به ویژه با توجه به تحولات جهانی و منطقه‌یی و تجارب حاصله از آن هر فعال آگاه، ادامه در صفحه ۸

سوسیالیست و رهبر مبارزات عملی جنبش کارگری در سطح منطقه و جهان ضرورت وجود یک حزب سوسیالیستی کارگری معتبر و با تئوریه را برای پیشروی مبارزه طبقه کارگر در مرحله حاضر و به ویژه بحران اقتصادی جاری نظام کاپیتالیستی نیز عامل تعیین کننده و انکارناپذیری می داند.

اما با تأسف واقعیت جاری و وضعیت عینی طبقه کارگر، نیاز جنبش سوسیالیستی، شرایط عینی و ذهنی حاضر که وجود حزب سوسیالیست کارگری را در جامعه افغانستان ضروری می کند، در چشم انداز نیست. مؤلفه های زیادی در این مورد عمل می نمایند که تنها با اراده ذهنی پاسخ نمی گیرند. در افغانستان با تأسف شاهد شکل گیری محافل و نهادهای کارگری و بالتبع رشد کیفی فعالیت های این محافل و به همین مبنا پیوندهایی که بین چنین محفل هایی برقرار شده باشد، نیستیم. تا کنون هیچ تشکل و نهاد کارگری بی که پایه و مبنای اجتماعی داشته باشد اعلام موجودیت نکرده است، به استثنای "جنبش علیه بیکاری" که آن نیز مستلزم بررسی و ارزیابی دقیق می باشد، مهمتر از آن ما شاهد تثبیت چهره هایی از رهبران عملی کارگری در سطح جامعه نیستیم، اینها همه شاخص های مناسبی برای سنجش وضعیت طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی در کل هستند.

با دریغ و درد وضعیت حاکم و تشتت طبقه کارگر و در عین حال ضعف نیروهای چپ، علی الرغم تمایز دیدگاهها، که از آن هم نیروی متشکل و منسجمی تبارز نکرده است و خود در یک هیئت عمومی اسیر پندارهای قدرگرایانه گذشته تاریخی اش می باشد، و در واقعیت جاری و جدال اجتماعی نه تنها بی تأثیرترین نیرو است بلکه خود به اعتبار انقطایی که به

جامعه تحمیل شده است اتومیزه شده و به انفراد کشیده شده است و امروزه بخش وسیعی از فعالان آن قبل از همه هویت و اعتبار اجتماعی خود شان را از هویت های اتنیک و تباری شان می گیرند، نه هویت طبقاتی. این وضعیت، به وضوح رخوت، ندانم کاری و ناتوانی در پاسخ به نیازهای جنبش را برای مان بازگو می کند. وضعیت کنونی وضعیت پایه دار و ماندگاری نیست، می تواند هر آن در جهت باز شدن فضا و بالتبع انسجام و سازمانیابی نهادهای کارگری و پیشروان سوسیالیست سیر کند. تمامی جریانات چپ و حتی راست می دانند و این را در عمل هم فهمیده اند که در یک شرایط متعارف و با ثبات تر از آنچه که امروز عمل می کند، طبقه کارگر آن فاکتوری است که، دست کم بالقوه، می تواند آینده سیاسی جامعه افغانستان را رقم بزند.

اما نباید فراموش کرد و غافل ماند که با توجه به تجربه حاکمیت چپ بورژوا- ناسیونالیست، حزب دموکراتیک خلق، و جنایاتی که در این جامعه انجام شد و با توجه به سیاستهای پوپولیستی و قدرگرایانه جنبش چپ مائوئیستی و اسلام پناهی آن، به اعتبار اجتماعی جنبش سوسیالیستی در اذهان لطمات جبرانناپذیری وارد شده است که بازافتن مقبولیت مجدد اجتماعی آن کاریست سخت دشوار، اما امکان پذیر. امکان پذیر است به این دلیل ساده که جدال واقعی طبقه کارگر و نظام سرمایه داری یک عینیت مادی است. سوسیالیسم کارگری هم به مثابه پاسخ طبقه کارگر به شکل دادن به آینده جامعه، دشوار است چون سوسیالیسم کارگری در افغانستان در زمین و شرایط سخت و نامناسبی دارد مبارزه می کند؛ موازی با چنین تحولی، در شرایط حاضر، دوران دوران بلامنازع بودن اندیشه های لیبرالی و گفتمان های مشتق از آن در فضای فکری و سیاسی افغانستان در کنار جریان های اسلامی حقیقی است.

البته قابل انکار نیست که نسل جدیدی از کسانی که خود را سوسیالیست و مارکسیست می خوانند قد

علم کرده اند ولی این نسل هنوز فاقد ظرفیت شکل دادن به یک جنبش اجتماعی متکی به طبقات زحمتکش در رأس طبقه کارگر، هم در عرصه نظری و هم به لحاظ نیروی انسانی، می باشد. در عین حال که این نسل خود متأثر از سنت ها و باورهای نسل قدیم چپ است؛ این وضعیت نشان از آن دارد که جنبش طبقه کارگر و فعالان سوسیالیست آن در یک مقیاس وسیع اجتماعی هنوز در موقعیتی نیستند که بتوانند در جدال برای شکل دادن آینده جامعه نقش بارز و اساسی را ادا نمایند و بتوانند حریف سخن-گویان فکری بورژوازی افغانستان باشند.

طبقه کارگر افغانستان به حزب سوسیالیستی خود نیاز دارد، ولی وضعیت برای شکل گیری چنین حزبی با توجه به پارامترهای که در فوق ذکر شد همین اکنون مساعد نیست، البته این به معنی نفی تلاش و تدارک در جهت ایجاد چنین حزبی نیست، چون همان طور که در آغاز یاد آور شدیم با بسط ثبات و متعارف شدن شرایط مبارزه طبقاتی کارگران و گسترش زمینه و دامنه خواست ها و مطالبات جنبشهای آزادی خواه و رادیکال اجتماعی، حزب سوسیالیستی کارگری باید در دسترس باشد، نه تنها این بلکه باید نقش محوری اش را در جهت ارتقاء کیفی این مبارزات ادا نماید. بنهائاً فعالان سوسیالیست جنبش کارگری می بایست از همین امروز در صدد تدارک آگاهانه برای ایجاد چنین حزبی باشند و آن را در دستور کار خود بگذارند. همان طور که در پرسش هم اشاره شده است سازمان سوسیالیست های کارگری مطابق برنامه اش تلاش برای ایجاد حزب سوسیالیستی طبقه کارگر در افغانستان را یکی از وظایف اساسی خود می داند و فعالیتش معطوف به آن است.

ترقیخواه، مطالبات و خواسته های برحق شان حمایت کند. ارزیابی و بررسی دقیق از وضعیت جنبش های اجتماعی غیر کارگری و موضع گیری و نقد صریح عملکرد این جنبش ها در مقاطع و مراحل مختلف، دخالتگری در تقویت جهت گیری اصولی که می تواند به باز شدن فضای عمومی جامعه و تضعیف نیروهای سیاه ارتجاعی کمک کند و تنظیم مناسبات با جریانات و احزابی که در این جنبش ها فعال اند، همه این امور بدون وجود حزب سوسیالیستی طبقه کارگر میسر نمی شود.

سخن کوتاه موجودیت حزب سوسیالیستی طبقه کارگر حتی در سطح امریک و مبارزات عملی روزمره و هم از نظر مبارزه و فعل و انفعال درونی جنبش می تواند ظرفی باشد که تمام فعالیت فعالان سوسیالیست جنبش کارگری در آن جاری باشد، و این امر به خودی خود رانده مان فعالیت و نتایج حاصل از آن را نه تنها که بالا خواهد برد بلکه بر کیفیت آن خواهد افزود. نیاز جنبش اجتماعی و ملزومات مبارزه طبقه کارگر و سرانجام تعیین تکلیف قدرت سیاسی و نابودی نظام سرمایه داری بدون وجود حزب سوسیالیستی طبقه کارگر، امریست ناممکن. بناءاً ضرورت حزب قبل از همه چیز از اینجا ناشی می شود.

ایجاد حزب "طبقه کارگر" برای جنبش چپ افغانستان و بحث حول آن امر تازه یی نیست. همانطور که می دانیم از حدود پنجاه سال پیش تا همین امروز، در تمام دوره های مختلف فعالیت چپ در افغانستان، یا احزاب و سازمان های چپ مدعی نماینده گی از طبقه کارگر وجود داشته اند یا بر مبنای درک و تبیینی که خود از مسأله داشتند، تلاش برای تشکیل چنین حزبی، نه الزاماً حزب سوسیالیستی طبقه کارگر، در چپ مطرح بوده است. از ارزیابی تاریخی مجموع نیروهای چپ اگر بگذریم

جهت ثبات سیاسی بیشتر ایجاد چنین حزبی یک شرط حیاتی برای حضور مؤثر در مبارزه بر سر قدرت سیاسی است.

مبارزه و جدال طبقاتی کارگران مبارزه یی است علیه طبقه سرمایه دار و دولتی که از منافع آن پاسداری می کند. طبقه کارگر در این مبارزه نه تنها با رژیم حاکم رو در روست، بلکه در مقابل همه احزاب رنگارنگ بورژوازی قرار دارد، چه احزاب اسلامی - قومی شریک قدرت و یا ناسیونال - لیبرالهایی در مدار حاکمیت و چه شبه اپوزیسیون بیرون از آن، در شکل و شمایل فعالان و نهادهای جامعه مدنی، نیروهای بازمانده از حزب دموکراتیک خلق، بقایای چپ مائوئیست، حزب اسلامی، طالبان و...؛ چنین مبارزه یی و پیشبرد آن در گستره جامعه بدون وجود حزب سوسیالیستی کارگری ممکن و میسر نیست. کارگران و مهمتر از آن رهبران عملی طبقه کارگر و پیشروان سوسیالیست آن در تمام مراحل مبارزه، در عرصه اقتصادی، سیاسی، نظری و فرهنگی، تنها زمانی می توانند پیشروی جنبش را ضمانت کنند که قادر به شناخت سیاست های احزاب بورژوائی باشند و راه مقابله با آنها را بدانند، در یک کلام ظرفیت و پتانسیل تشخیص و خنثی سازی سیاستهای بورژوازی را داشته باشند و بتوانند از شرایط سیاسی - اجتماعی ارزیابی عینی، دقیق و درستی ارائه نمایند. همه این موارد و کارها نیاز به حزب را الزامی می سازد.

طبقه کارگر افغانستان در این مبارزه نمی تواند همبسته گی جنبش های اجتماعی حق طلب را نادیده بگیرد، پیشرفت و موفقیت مبارزه اش این را از او می طلبد، چون طبقه کارگر به عنوان یک طبقه نمی تواند رها شود مگر این که با رهائی خودش جامعه را در کل رها سازد، بنابراین طبقه کارگر مؤظف است که هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اخلاقی از همه جنبش های حق طلبانه و

این تنها پیشروان طبقه کارگر و فعالان سوسیالیست آن نیستند که بر ضرورت حزبی تأکید می کنند. در افغانستان چنانچه که شاهد هستیم سخنگویان بورژوازی و (حامیان جهانی شان) نه این که از ضرورت حزبی حرف می زنند، بلکه دست اندرکار ایجاد احزاب متعددی بوده و استند، که هر کدام به نوعی منافع آنها را چه در عرصه جغرافیای افغانستان و چه فراتر از آن نمایندگی می کند. همانطور که همه واقفیم حزبیست لازمه مبارزه در عرصه سیاست است، و امروز هر تغییری در مناسبات قدرت و رژیم سیاسی حاکم، از نظر همه طبقات و اقشار مهم جامعه و مهمتر از آن از نظر عینی وجود و ضرورت آن را تأیید می کند. بورژوازی با در دست داشتن تمام و کمال اهرام قدرت واقعی اعم از سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک و حمایت بورژوازی جهانی و دول امپریالیستی، می تواند در چارچوب نظام و مناسبات حاکم منافع خود را تأمین کند، اما مطالبات و خواسته های حقوقی، سیاسی و رفاهی اکثریت مردم زحمتکش و تحت ستم افغانستان بدون برچیدن و سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و نماینده گانش در قدرت حاکمه قابل تحقق نیست. طبقه کارگر افغانستان، برای رهایی خود و جامعه از بلاهت کنونی و برچیدن استثمار سرمایه داری و ایجاد جامعه در خور و شایسته انسان راهی جز برپائی حکومت خود ندارد؛ بنابر این ضرورت حزب سوسیالیستی برای طبقه کارگر در کل و طبقه کارگر افغانستان بالاخص از اینجا ناشی می شود و وجود آن را الزامی می سازد. کارگران و پیشروان سوسیالیست آن در افغانستان هنوز در آن موقعیتی نیستند که در شکل یک طبقه اجتماعی پا به میدان مبارزه آشکار سیاسی بگذارند، اما دیر یا زود و با تحول اوضاع در

نمونه حزب دموکراتیک خلق و ادعاهایی که در زمینه نمایندگی از طبقه کارگر داشت و همچنین تلاشی که نحله دیگری از چپ در این زمینه انجام داد و حاصل آن "کمیته تدارک برای ایجاد حزب" (معروف به اخگر) بود، همچنین تلاش برخی دیگری از بازمانده های سازمان "ساوو" و بقایای اخگر و "دسته پیشرو" در سالهای هشتاد میلادی که منجر به ایجاد نهادی به نام "اتحاد مارکسیست - لنینیست های افغانستان" (املا) شد، می توان یاد کرد. همچنین ارتقای بخش غرستان ساما و متحدین آن به "حزب کمونیست (مائویست) افغانستان" را نیز نباید از قلم انداخت. اینجا ارزیابی و قضاوت در مورد دوره های مختلف فعالیت چپ افغانستان، مبنا نیست. چون تاریخ و همچنان پراتیک سیاسی - اجتماعی این چپ بهتر از هر تحلیل و ارزیابی بی بی ربطی این جریان ها به طبقه کارگر و فعل و انفعالات درونی آن را بازگو می کند. البته همین امروز استند احزابی که ادعای نمایندگی از طبقه کارگر را دارند؛ قضاوت در این مورد که کدام یک از این

احزاب و سازمانها واقعاً حزب کارگران بوده اند، یا کدام یک از اینها طبقه کارگر و مطالبات و منافع آن را نمایندگی می کند، نیاز نیست مورد بررسی قرار گیرد. تنها نکته ای که لازم است روی آن تأکید شود این است که در همه ادوار فعالیت چپ در افغانستان تلاش برای تشکیل حزب منوط به تأمین عوامل ذهنی و عینی متفاوتی بوده که خود بازتابی از شرایط مشخص تاریخی و هم متأثر از خصلت طبقاتی و اجتماعی چپ آن دوره می باشد.

در دوره حاضر و به خصوص با متعارف شدن اوضاع و تأمین ثبات سیاسی و امنیت و مهمتر از همه با تضعیف ناسیونالیسم تباری و قومی که خود یکی از عوامل انشقاق و تشتت در درون طبقه کارگر و پیشروان سوسیالیست آن می تواند باشد، تلاش فعالان سوسیالیست طبقه کارگر باید معطوف به این باشد که سوسیالیسم کارگری بستر اصلی فعالیت چپ در افغانستان قرار گیرد و حزب سوسیالیستی شکل بگیرد و سازمان بیاید که واقعاً و عملاً پیشروی و پسروی آن به طور عینی بازتابی از پیشروی و پسروی جنبش

کارگری باشد؛ چنین حزبی به طور آمپریک، یعنی واقعا و به طور عینی، می باید بلاواسطه ظرف اتحاد رهبران عملی سوسیالیست درون جنبش کارگری باشد، چیزی که تاریخاً و هیچگاهی مورد توجه جنبش چپ افغانستان نبوده است. سوی آن جریاناتی از چپ افغانستان که تحت تأثیر تحولات جهانی پس از فروپاشی بلوک سرمایه داری دولتی و سرنگونی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق یک شبه نور معرفت بر قلوب شان تابید و به لیبرالیسم و سوسیال دموکراسی و حقانیت آن سوگند خوردند که با تأسف تعداد شان هم کم نیست؛ در اپوزیسیون چپ افغانستان استند جریانها، محافل و شخصیت های منفرد سر خورده از فعالیت سیاسی متشکل، که شاید هنوز هم به نابرابری و حق تلفی و ستم معترض باشند و در اشکال گونه گون خود شان را انقلابی و وفادار به آرمانهای سوسیالیستی بدانند ولی در عمل قایل به نقش دوران ساز طبقه کارگر با ارجاع به وضعیت جاری جامعه، نباشند. فعالیت برخی از این نهادها و شخصیت های منفرد چپ را بیشتر فعالیت در نهادهای حقوق بشری و مبارزات دموکراتیک تشکیل می دهد که ربط مستقیمی به مبارزه سوسیالیستی ندارد.

اما صرف داشتن این خصوصیات برای ایفای نقش چنین شخصیت ها و جریاناتی در پروسه شکل گیری حزب سوسیالیستی کارگران ابدا کافی نبوده و نیست. حزب انقلابی و سوسیالیستی طبقه کارگر نه می تواند حاصل پیوستن کارگران به چنین جریاناتی باشد و نه فعالیت چنین جریاناتی، مستقل از هر تأثیر مثبت احتمالی که بر عرصه عمومی سیاست افغانستان بگذارد، کمکی به امر مشخص ایجاد حزب سوسیالیستی کارگری می کند. جریانها و نهادهایی باز مانده از این چپ که تعداد شان هم کم نیست وجود دارند که در اندیشه و عمل خود از طبقه کارگر بکلی دست شسته اند. حتی در دوران مطرح بودن و میدان دار بودن این جریانها در عرصه



سیاسی افغانستان طبقه کارگر، سازمانیابی و بر همین اعتبار اتکاء به آن، امر و مشغله این جریان‌ها نبوده است. نه تنها این بلکه جنبش و الزامات جنبشی که این چپ با آن تداعی می شد و امر و منافع اش را نماینده گی می کرد و پیش می برد، جنبش بورژوا -ناسیونالیستی، این را الزامی نمی ساخت.

بناء آنچه که فعالیت برای ایجاد چنین حزبی، با تکیه به نحله های بازمانده از این چپ و سنتهای مسلط فکری و جنبشی غیر کارگری و بورژوائی، آن را می تواند از سبک کار و نگرش سوسیالیسم کارگری در همه اشکال و زمینه ها متمایز بسازد فقط یک ادعاء صرف نیست بلکه این تمایز و وجه بارز آن در اهداف اجتماعی و سیاسی این دو جنبش نهفته است. برای سوسیالیسم کارگری هدف، وسیله، شیوه فعالیت و موضوع فعالیت جزء جدائی ناپذیری از یک کلیت به هم پیوسته است. در فلسفه مارکس تحقق هر تحول اجتماعی و مادی نیازمند وجود دو مؤلفه و شرایط می باشد. نخستین آن شرایط عینی یا ابژکتیو در یک جامعه است. این شرایط وجود امکان مادی، تکنیکی و تولیدی جامعه جدید را مد نظر دارد، شرایطی که مستقل از ذهن افراد و آحاد جامعه وجود دارد. دومین شرایط ذهنی یا سوژکتیو است. که ارجاع به وجود شرایط و ملزومات ذهنی فاعل یا کنشگر هر تحولی در جامعه را در خود مفروض دارد. در یک جامعه می تواند شرایط و زمینه های عینی یک تحول در عرصه تولید و اجتماع مدت‌ها پیش وجود داشته باشد، اما این تحول به دلیل عدم آماده گی کنشگر و فاعل آن به تأخیر بیفتد. این مسأله با قطعیت در مورد موضوع مورد بحث ما نیز صادق است.

حزب سوسیالیستی کارگری باید به طور واقعی و عینی حزبی باشد کارگری و انقلابی و در خدمت امر تسهیل مبارزه طبقه کارگر برای رهایی؛ اما فعالیت احزاب، سازمان ها و شخصیت‌های منفرد انقلابی، و در نهایت حاصل جمع آنها به هیچ صورت منجر به شکل گیری حزب سوسیالیستی کارگری نخواهد شد. می توان تحت این عنوان فعالیت کرد و تابلوی آن را بالا کشید ولی علی الرغم هر ارادتی که می توان به طبقه کارگر داشت و هر نیت نیکی که پشت آن خوابیده باشد، در نهایت چنین حزبی می تواند در کنار احزاب و جریان‌های دیگر وجود اجتماعی پیدا کند، اما حزب سوسیالیستی کارگری نخواهد بود و منفعت کارگر و فراتر از آن سازمان دادن انقلاب اجتماعی این طبقه را نماینده گی نخواهد کرد، این را تجربه تاریخی چپ نه تنها در افغانستان بلکه در سطح جهان به کرات به اثبات رسانیده است.

بنابراین، از نظر ما برخلاف تجربه دوران های قبلی چپ پوپولیست در افغانستان، در شرایط و وضعیت متحول کنونی باید مرکز ثقل تلاش و فعالیت مان برای ایجاد حزب سوسیالیستی کارگری روی فعالان سوسیالیست طبقه کارگر و نیروها و فعالانی متمرکز گردد که به لحاظ نظری و جنبشی خود شان را متعلق به جنبش سوسیالیستی کارگری بدانند و نقد شان به تجربه چپ در گذشته تاریخی و هم اکنون یک نقد مبتنی بر سوسیالیسم کارگری باشد. فعالانی که از تجربه دریافته و آموخته اند که آنچه که در گذشته با هر اسم و رسمی پراتیک شد و ملاک عمل بود، هر چیزی بود به جز اتکاء به

نیروی توانای طبقه کارگر و تبیین مارکسی از جایگاه طبقه کارگر. سر جنباندن و کلنجار رفتن با بقایای بازمانده از جنبش چپ که با سنت‌های دیرپای چپ پوپولیست خو کرده اند و این سنت ها چنان در آنها عجین شده است که آن را جزئی از هویت تاریخی خود می پندارند و بر بنیاد آن نقد رادیکال از زاویه تبیین سوسیالیسم کارگری به این گذشته و تجربه را بر نمی تابند، چیزی نیست جز هدر دادن انرژی، توان و فرصت. در ضمن شکل دادن به هر جمعی نیازمند اشتراک در استراتژی و اهداف سیاسی واحد در یک کلیت هم است. البته مُراد این نیست که ما یک سکت ایدئولوژیک را بنا می نهیم که در آن اعتقادات ایدئولوژیک فصل مشترک همه و شرط اساسی باشد. تشکیل عملی حزب سوسیالیستی طبقه کارگر در گرو غلبه درک واحدی در میان فعالان سوسیالیست در مورد چشم انداز پیشروی مبارزه طبقاتی، از تحقق خواسته های کوتاه مدت، تحمیل رُفُمهایی در جهت بهبود وضعیت معیشتی و رفاه عمومی طبقه کارگر بر بورژوازی و حاکمیت اش گرفته تا رسیدن به اهداف درازمدت و نهایی است. از نظر ما این مسائل، موانع و مشکلاتی که تا اینجا بر شمرده شدند، عوامل اصلی شکل نگرفتن چنین حزبی است. منظور حزب سوسیالیستی کارگران است، ورنه هر کسی می تواند نهاد سیاسی بی را شکل بدهد و هر اسمی هم رویش بگذارد. چنین حزبی با هر نیت نیکی هم که بنیادگذارانش در سر داشته باشند، حزب سوسیالیستی کارگری نخواهد بود.



مصاحبه سوسیالیسم کارگری با بهنام قدیمی

سوسیالیسم کارگری: قرار معلوم طی ۱۴ سال پول و پله هنگفتی از منابع جهانی زیر عناوین متعدد بازسازی و نوسازی در افغانستان سرازیر گردیده است اما واقعیت ها برعکس نمایانگر فقر عظیم اجتماعی و نارضایتی های روز افزون توده های میلیونی است. شما به حیث یکی از فعالین سوسیالیست کارگری در داخل کشور عوامل این افت وضعیت و نارضایتی عمومی را در چه می بینید؟

بهنام قدیمی: دقیقاً در افغانستان پس از موافقت نامه بن از طریق موافقتنامه ها و کنفرانس های بین المللی زیادی مثل کنفرانس توکیو اول، موافقت نامه لندن، کنفرانس لندن، پاریس، توکیو دوم و غیره مبالغی هنگفتی توسط کشور های مختلف در عرصه هایی چون باز سازی جاده ها، انرژی، مخابرات، آموزش و پرورش، صحت و بهداشت، زراعت و آبیاری، ماین روبی، اعاده صلح و ثبات، حاکمیت قانون و حقوق بشر، مبارزه با مواد مخدر، حفظ محیط زیست، حمایت زنان و... برای دولت افغانستان سپرده شده است که بخشی از آن توسط دولت و قسمتی از آن از طریق نهاد های غیر دولتی به مصرف رسیده است. اما همان گونه که شما به درستی اشاره کردید نارضایتی شهروندان هر روزه روبه فزونی است. لا اقل تا آنجا که من میبینم اولین عامل که وضعیت را در این سطح برای مردم غیر قابل تحمل ساخته است و می شود گفت مخرج مشترک عوامل دیگر است، تفاوت دیدگاه ها و تضاد منافع کشورهای کمک کننده در سطح منطقه و جهان در این کشور است؛ نخستین اثر منفی این اختلاف نظر

و ضدیت منفعت بین دول حمایت کننده، تشکیل دولت های موقت، انتقالی، دو دور ریاست جمهوری به سر کرده گی حامد کرزی و در این دو سال اخیر بعد از مضحکه انتخابات ۲۰۱۴، مهندسی "حکومت وحدت ملی" به وسیله جان کری وزیر خارجه امریکاست.

در این حکومت ها از همان آغاز الی اکنون افراد بر مبنای منافع کشور های ذیدخل به عنوان مهره های تطبیق کننده استراتژی شان عهده دار مناصب کلیدی دولتی اند؛ از رئیس جمهور الی آخر در تباری این تضاد منافع باید برای طرفی کار کند و از آن رهگذر برای خود و جمع کوچکی که دور برش حلقه زده پول و پله ای بدزدد. هر کس پول بیشتری دزدید حمایت قاطع تر شد، مصداق های عینی اش همه روزه در جریان است. عنایت الله قاسمی وزیر ترانسپورت و هوانوردی تکنوکرات، نادر آتش رئیس شرکت هوایی آریانا افغان، تکنوکرات، در آن زمان این شرکت دولتی بود حالا نیمه دولتی نیمه خصوصی است. صدیق چکری وزیر ارشاد حج و اوقاف، جهادی، قدیر فطرت رئیس د افغانستان بانک جهادی و ... هر کدام شان فقط از سر دزدی های کلان شان بود که پناهنده اروپا و امریکا شدند؛ از همین جهت است که این دولت ها کارتلی بیش از جنایت کاران جنگی، تکنوکرات های "دیسانت شده" و جهادی های انسان کش و آدم ستیز نیست، که رتق و فتق امور شخصی خود و ماموریت های ستون پنجمی شانرا به پیش می برند؛ اینکه کابل و تمام نقاط افغانستان برای هیچ شهروندی جای امن نیست، اینکه همه روزه بر شخصیت نصف جامعه چه زیر سیطره طالب و داعش چه هم زیر نکتایی غنی و ریش عبدالله تجاوز می شود، میلیون ها انسان اعم از

کودکان و بزرگسالان در جاده ها به گدایی رو آورده اند، اینکه جمع بسیاری از خانواده ها از آشغالدانها شکمهای شان را سیر میکنند، حدود چهار میلیون انسان معتاد به مواد مخدر است، طلاق ها و خشونت های فامیلی که مبنای فقر و بیکاری است بیداد می کند. هزاران آدم در سال به خاطر یافتن لحظه بی آرامش و رفاه در راه های مهاجرت جان می دهند، اینکه بیش از سیزده میلیون انسان از نبود کار سخت در رنج هستند و سفرهای خالی را روزی سه بار نزد اعضای خانواده هایشان باز و بسته میکنند، نتیجه مستقیم سیاست های این تجمعی از جنگ سالاران است که امروز به امتداد گذشته تحت نام "حکومت وحدت ملی" با زور پول و قدرت حامیان شان در منطقه و فرا منطقه بر گرده ی طبقه ی کارگر و آحاد زحمتکشان سوار اند.

در این آشفته بازار از سر این زد و بند است که اقتصاد مافیایی و "ببند و ببر" حاکم است. پول های آمده به کشور، بخشی دوباره از طریق مجرا های مهندسی شده به بیرون برگشت کرد، قسمتی نیز در رد و بدل پروژه ها به سرقت سکتور خصوصی و انجوها رفت، بخش بزرگی از آن هزینه جنگ و "شورای عالی صلح" شد که همه به جیب افرادی از وابسته گان دو طرف جنگ ریخته شد و قسمت ناچیزی صرف ساخت و ساز شد که مردم عامه هم بتوانند از آن استفاده کنند، البته با کیفیت خیلی پایین و غیر معیاری مثل مکاتب، دانشگاه ها، شفاخانه ها و ...

این گونه است که تعداد انگشت شمار رهن از این پولها چاق شدند و جمعیت عظیمی به پرتگاه

فقر، بیکاری و تن فروشی برای اوباشان سرمایه سوق یافت؛ آری به قول جوزف دیتزکن نجات دهنده دوران جدید کار است؛ کار البته نه فقط به مفهوم امروزی اش یعنی فعالیت مزد بری، چون برای نه دهم آدم های این جامعه این منجی برده ساز یعنی کار مزدی هم نیست. بلکه اینجا بیشتر کار به مفهوم تغییر وضعیت عمومی جامعه است. چون در وجود بدامنی و ناامنی در سراسر کشور، لگد مال شدن حقوق نصف انسان های جامعه، فقر و نبود کار، رو کردن هر چه بیشتر انسانها به طرف مواد مخدر برای تسکین درد های اجتماعی، دیده می شود که اوضاع و شرایط در افغانستان نه تنها که در حد نارضایتی است بلکه برای نود و نه درصد انسان های این مرز و بوم وضعیت موجود غیر قابل تحمل شده و اوضاع و احوال این کشور بی تردید شبیه به اوضاع پیش از وقوع یک انقلاب است. اما آن چه که خیلی نیازش محسوس است و خودش غایب، چیزی نیست به جز یک الترنا تیو کارگری.

سوسیالیسم کارگری: در مورد جنبش علیه بیکاری، با وجود میلیون ها شهروند زیر خط فقر و وضعیت بد اقتصادی، فساد عظیم و سراسری که تبعاتش را زحمتکشان افغانستان می پردازند، فقدان و یا عوامل عدم حضور فعال طبقه کارگر را در ایستاده گی عملی مقابل این وضعیت در چه می بینید؟ آیا بر آمد "جنبش علیه بیکاری" را شکلی از حضور این ایستاده گی در برابر وضعیت کنونی می دانید؟

بهنام قدیمی: اینجا هم میخوام برگردم به امتداد پاسخ به پرسش اول، در پاسخ پرسش اول هیچ گاهی اینطور تصور خلق نشود که با تغییر این چهره ها و جا گزینی افراد جدید و یا هم با انتخاب افرادی با خلوص نیت میشود صفحه تغییر کند. "گزینش های معنی" دار یا همان انتخابات های بورژوایی امروزی در

سراسر دنیا، هم کار دیگری نمی کنند جز تغییر افراد در سیستم های به غایت گنبدیده سرمایه داری؛ آلترناتیو دولت مردان رژیم پوشالی در افغانستان که در یک دهه و اندی یکی پی هم تجویز میشود چیزی نیست به جز نشانه هایی از گنبدیده گی این سیستم در سراسر جهان؛ این وضعیت نا هنجار که منجر به نا رضایی عمومی شده تنها در افغانستان، عراق، لیبی، سوریه، یمن و جا های دیگر که امپریالیسم با استراتژی هرج و مرج خلاق حالات را به همین گونه سازماندهی کرده اند نیست؛ بلکه در تمام دنیا برآیندش نشان دهنده این است که دیگر این سیستم پاسخ ده نیست، بورژوازی پسا مدرن با طرح های نیولیبرالیستی اش برای همه غیر قابل تحمل شده است، فقط با دگرگونی های بنیادی سیاسی-اجتماعی است که میشود جو را به رضایت همه تغییر داد.

طبقه کارگر در افغانستان هم سرنوشت جدا از طبقه کارگر جهانی ندارد، اینجا هم با تمام قوت تلاش می شود که طبقه کارگر در پراکنده گی سیاسی زنده گی کند تا هیچ گاهی قادر نشود بزرگترین اسلحه خود یعنی آگاهی، اتحاد و یک پارچه گی حزبی را دریابند. "هرج و مرج سازماندهی شده"، طبقه کارگر و احاد زحمتکشان را عملن در وضعیتی قرار داده است که بیشتر از شکل یابی علیه وضعیت موجود، بالای زنده ماندن از شر انفجار، انتحار، طالب، داعش، بد امنی و نا امنی توسط نیروهای به شدت قرون وسطایی فکر کنند تا سمت و سو یافتن به طرف جنبش های اجتماعی شان. اما این هویدا است با آنکه بورژوازی در سراسر جهان که افغانستان جزئی از آن است نهایت سعی به خرج میدهد تا مانع هرگونه آرایش درونی و سازمان یابی طبقه کارگر گردد، اما طبقه یی که همه روزه زیر یک سقف جمع و در بدترین شرایط توسط شخصی به نام سرمایه دار استثمار میشود، طبقه یی که برای خود نه بلکه برای دیگری کار می کند و در این کار هر روز خودش از

محصولی که نیروی کارش در آن عجین است دور تر میشود و محصول کارش به عنوان کالا در برابرش طی یک مناسبات واژگون قد علم میکند، اینکه هر روزه استثمار می شود، ارزش اضافی خلق می کند، اخراج و بیکاری می شود، خانواده و هم نوعش از این مناسبات در رنج است، بر سر ازدیاد مزد و کم کردن ساعات کار و تامین استاندارد های ایمنی و بهداشتی و دیگر خواست ها با برابر ایستایش یعنی سرمایه دار در نبرد است و این نبرد به قول رفقا مارکس و انگلس در مانیفست گاه نهان و گاه آشکار است پس در این کشمکش چه ما خواهیم و چه نه طبقه کارگر نمیتواند در بی سازمانی زنده گی کند به عنوان یک طبقه فعال و آدم های در کنش و واکنش در صدد لغو این مناسبات است. تصور طبقه کارگر بی خط و خال، بدون تشکل و رهبر تفکر چپ پوپولیست، خرده بورژوایی و چپ سنتی است؛ طبقه کارگر در هر شرایطی دارای تشکیلات و ساخت و ساز مبارزاتی است، چه در سطح محافل کوچک و خودمانی و چه هم در مقیاس اتحادیه، سندیکا و سازمان سیاسی.

کمی بالاتر ذکر کردم که وضعیت فعلی افغانستان شبیه حال و احوال پیش از انقلاب است، این شرایط خواهان یک آلترناتیو کارگری در کشور است، جنبش علیه بیکاری نظر به ضرورت جامعه در چنین شرایطی اکسیون های اعتراضی خود را در اعتراض به وضعیت موجود به راه انداخت، با آنکه خواست های جنبش علیه بیکاری را می شود در لیست خواست های صنفی طبقه کارگر جا زد. اما از دید اعضای رهبری جنبش، تشکل پذیری یا سازمان یابی درونی طبقه کارگر با خواست های صنفی جزئی از "پایه ای ترین و دایمی ترین اشکال ابراز وجود سیاسی" طبقه کارگر در برابر بورژوازی است؛ بلی دقیقن این شکلی از حضور

چرا طبقه کارگر نتوانسته است حزب

خودش را بسازد؟

بریالی ح.

مترقی این جریانات و بدنامی اندیشه سوسیالیستی در افغانستان و بالتبع دوری از طبقه کارگر و حتی تولید نفرت در کارگر، پیامد و ارمغان دیگری نداشت.

تجربه نشان داد که با پایان جنگ، آن عده از کارگران و زحمتکشانی که بنابر ادعا های سیاسی، تئوریک این جریانات به این احزاب و سازمان ها گرویده بودند، با مواجهه با پراتیک ضد کارگری و دروغین این جریانات نه تنها که از این ها فاصله گرفتند بلکه از هر نوع تحزب و تشکل دوری اختیار کردند و عملاً نیروی این چپ سنتی به اضمحلال کشیده شد و میدان و زمینه هرچه بیشتر یکه تازی برای ارتجاعی ترین نیروها در جامعه مساعد گردید. فروپاشی مدعیان کاذب سوسیالیسم زمینه را برای عروج و قدرت گیری کامل ارتجاع سیاسی و مذهبی هموار کرد، که پس منظر آنرا در تشکیل اولین حاکمیت مجاهدینی و بعداً امارت اسلامی و به تعقیب آن حاکمیت برخاسته از توافق امریکایی بن می بینیم.

جمعاً سی و هفت سال یعنی زنده گی دو نسل در افغانستان در چنین یک تباهی و کشمکش سیاسی سپری گردید، که در آن بیشترین صدمات به هرچه اندیشه آزادیخواهانه و مترقی و خواست تشکل صنفی و طبقاتی بود وارد آمد؛ تسلط چنین فضای سیاسی در جامعه، حاشیه نشینی حرکت و تفکر آزادیخواهانه وانسانی سوسیالیستی را در قبال داشت. علت دیگر این گریز از تحزب سیاسی میان طبقه کارگر

حدود چهار دهه جنگ و تأثیرات مخرب آن، نقش اساسی بی در عقیم شدن روند تکامل سیاسی جامعه افغانستان با نتایج ضد بشری بی که در پی داشت، بازی کرد. بانی این جنگ در یک طرف چپ پرورشوری بود که با ادعای نماینده گی از کارگران و زحمتکشان و پیروزی "انقلاب" خود ساخته اش، تو بخوان کودتا، چهارده سال آزرگار یکی از جناح های اصلی فاجعه را تشکیل می داد. نتایج ستیز هایش برای حفظ قدرت سیاسی و به انقطاب کشیدن جامعه، هم برای خودش و هم برای طبقه کارگر و سایر اقشار جامعه خیلی زیان بخش و اسف بار بود. این وضعیت و انقطاب های سیاسی بار آمده از آن، موجب گردید تا حرکت و چرخه تکاملی و پیشرونده جامعه از حرکت باز ایستد و طبقه کارگر و سایر زحمتکشان باورمندی شان به تحول و دگرگونی اجتماعی از منظر چپ و سوسیالیستی را از دست بدهند، چیزی که تبعات و صدمات سیاسی اش برای یک زمان طولانی بی جبران ناپذیر گردید.

جناح دیگر جنگ جهادست های اسلامی بود که به کمک ارتجاع جهانی برای پیروزی انقلاب اسلامی و بر پایی خلافت می جنگیدند و شاخه دیگری از چپ، چپ پرو چینی یا مائوئیستی، گاهی جدا و گاهی همراه با جنبش اسلامی برای ساقط ساختن رژیم حزب خلق و پرچم تلاش می کرد و قربانی داد که در نهایت نتیجه تلاشش چیزی جز تقویت و استحکام بیشتر ارتجاع اسلامی نبود. بناءً به صورت مختصر و فشرده گفته می توانیم که نتیجه جنگ چپ های طرفدار مسکو و پیکنگ جز ناکامی برای آرمانهای اولیه بالنسبه

و ایستاده گی طبقه کارگر در برابر وضعیت موجود است که باید از طرف احزاب و سازمان های سیاسی بی که برای طبقه کارگر مبارزه می کند جدی گرفته شود. طبقه کارگر در افغانستان با قید نو ظهوری اش در جامعه دارای محافل و اتحادیه های خود است که جنبش علیه بیکاری هم بخشی از جمع آمد این انجمن ها و اتحادیه هاست، اما با تاسف حضور عینی این طبقه برای چپ سنتی قابل دید نیست. برای همین هم بود که اکسیون های اعتراضی جنبش علیه بیکاری از طرف چپ سنتی به عنوان خواست های آنی و زود گذر به باد تمسخر گرفته شد، اما سازمان سوسیالیست های کارگری همان گونه که در تیوری، چپ سنتی و خرده بورژوازی را به نقد کشیده بود در عمل هم جنبش علیه بیکاری را به عنوان یک ظرف مبارزاتی برای طبقه کارگر قاطعانه حمایت نموده از طریق اعلامیه ها و مقالات تلاش به خرج میدهد تا این جنبش از فعالیت های آکسیونی و اعتراضی عبور نموده و به یک جنبش پایهدار با افق روشن مبارزاتی و در بر گیرنده تمام طبقه کارگر و احاد زحمتکشان، تبدیل گردد. از این بابت دست رفقای سازمان سوسیالیست های کارگری را به گرمی می فشاریم.



زخود بیگانه گی

خیل مظلومان حکایت میکنند
از ستمکاران شکایت میکنند
تا که در میدان رزم زنده گی
شد نهادینه به انسان بنده گی
برده دارومالک و فابریکه دار
حق ربا شد زورمند نقدینه دار
گشته دنیا شام پیدایش به او
رفته خواب از چشم و آسایش ازو
در حریم تنگ غم گنجیده است
در سریر درد سر خسپیده است
نالہ اش پر کرده جوف آسمان
شکوه ها دارد زدست دشمنان
غم آنیس دیده گریان او
غم قرین ذهن سرگردان او
خود به زندان زخود بیگانه گی
دشمنش فرمانده ویرانه گی
این نظام سود جو و سود کیش
کرده اورا دنگ و بیگانه زخویش
تا نگرود واقف از اسرار کار
نامهایی داده اند او را به بار
نام مذهب نام میهن نام رنگ
نام مرد و نام زن با نام و ننگ
تا نگرود توده کاریگران
واقف از نیروی خود با دیگران
تا نکوبد طبل رستاخیز را
تا نخواهد توده حق خویش را
وضع موجوده دگرگون کی شود
غول سرمایه به زنگون کی شود

رحمانی . پیکارجو

2012/01/05

15/10/1391

زمان مورد توجه جنبش سوسیالیستی کارگری در جامعه یی چون افغانستان قرار گیرد.
این را حقیقت جاری در جامعه افغانستان که در آن فقر و ستم و ارتجاع و بی‌نوائی بیداد میکند به روشنی نشان می‌دهد؛ مردم علی‌العموم و بالخصوص کارگران و زحمتکش‌ان از این بربریت عاصی اند ولی برای ایجاد صف سوسیالیستی و تحزب و سازمانیابی سراسری هنوز راه درازی در پیش است.
این خود به یک معنی بیان‌گر این است که راه برای تحزب سوسیالیستی هنوز خوب کوییده نشده است و باید به این ضعف هرچه زودتر فایق آمد.
بنظر نویسنده اما تثبیت سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان به حیث هسته مدرن سوسیالیستی که خود را با آرمانهای پیشرفته و انسانی طبقه کارگر و تمام جنبش آزادیخواهی همسو و مرتبط میدانند، یکی از امیدهای اینکار ناپذیر برای چنین تحزب سوسیالیستی است. فعالان و هسته گذاران این سازمان حدود بیست سال قبل با نشر نشریه "عصرجدید" نقد سوسیالیستی و رادیکال خود را در قبال شکست جریانهای سوسیالیسم بورژوائی چه در افغانستان و چه در جهان مطرح کردند و بر پایه تئوریک چنین نقدی موجودیت اش را اعلام نمودند. با جمع شدن تمام فعالان و گروه‌های سوسیالیست پیرامون این نیرو، این یگانه امید اساسی برای طبقه کارگر و اندیشه‌های بخش سوسیالیستی در افغانستان از ضمانت پیاده شدن برخوردار می‌گردد. وحدت و تجمع سوسیالیست‌های کارگری باید طلسم حاشیه نشینی چپ افغانی را بشکند و پرچمدار حرکتی به پیش شود.

را هویت چپ سنتی افغانی و عدم نقد رادیکال سوسیالیستی از گذشته، دنبال کردن و دل بستن به خطوط ناکام قبلی، افتادن در تله دموکراسی خواهی بورژوائی، تمکین و پذیرش اندیشه‌های ملی‌گرایانه، ناامیدی آنها با سقوط قبله‌های آرمانهای فکری شان، همان سوسیالیسم‌های کاذب و غیره، که لیست طولیلی را احتوا می‌کند، تشکیل می‌دهد..

از جانبی هم در شرایط کنونی، سرکوب آزادی خواهی، نشر و پخش استبداد دینی، محوریت یافتن رقابت‌های کور قومی و انتیکی نزد اکثریت تحصیل یافته گان جامعه، نزول سطح سواد سیاسی- طبقاتی، ناکارایی حاکمیت‌های چپی و راستی در عبور موفقانه برای تثبیت خودشان و عدم میراث گذاری مثبت از پراتیک شان و غیره را میتوان به حیث عوامل دیگرمانع و جلوگیری از تفکر مدرن سوسیالیستی در افغانستان بر شمرد.

اما در پهلوی همه این واقعیت‌ها لازم است تا از عدم تأثیرگذاری فعال هسته سوسیالیسم کارگری و دادن و یا ترسیم افق روشن سوسیالیستی به کارگر و روشنفکر افغانستان، نیز یاد نمود. تولید تفکر سوسیالیستی کارگری به نظرنویسنده آن طوریکه در تئوری سازمان و برنامه اش خلاصه شده است، برای نبردهای سنگین و تحول آفرین در برهم زدن توازن قوا به نفع کارگر و زحمتکش و نیرومند شدن حرکت سوسیالیستی به حیث رهنما و پرچمدار ایجاد نهضت واقعی سوسیالیستی کارگری، به صورت اثرگذار و متفاوت به کارگرفته نشده است. تنها وجود نابرابری، فقر و بیکاری مزمن در جامعه، به خودی خود عامل خیزش طبقات ستم شونده علیه نظام و سیستم ستمگر نیست، بلکه امر مهم آگاهی طبقاتی و نقش پیشروان سوسیالیستی در اشاعه آن و سازماندهی طبقاتی عامل مهم دیگری است که باید بیشتر از هر

به پیش به سوی
سازمان یابی طبقه
کارگر!

تفاوت نیازها

آتیلا مهربان

مارکس طبقه را اینگونه تعریف می نماید: "طبقات به گروه های بزرگی از افراد اطلاق می گردد که بر حسب جای خود در سیستم تاریخی معین تولید اجتماعی، بر حسب مناسبات خود (که اغلب به صورت قوانین تعیین و تنظیم گردیده است)، با وسایل تولید، بر حسب نقشش در سازمان اجتماعی کار و بنا براین بر حسب شیوه های دریافت و میزان سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند، از یکدیگر متمایزند".

در طول تاریخ سیستم های تولیدی متفاوتی به وجود آمده اند که سازمان اجتماعی کار در آن متناسب به ماهیت آن بوده است. علی الرغم سیستم های اقتصادی متفاوت، تولید مخرج مشترک همه آنهاست. تشخیص موقعیت افراد یک جامعه در پروسه تولید و جایگاه طبقاتی شان در سیستم های اقتصادی ما قبل سرمایه داری، باندازه امروز پیچیده نبوده و دلیل آنها مهم ساده است. پروسه رشد در آنزمان آنگونه که در نظام سرمایه داری می بینیم، پر شتاب نبوده است. تحولات سریع در نظام سرمایه داری نشان می دهد که چگونه بر خی از گروه های شغلی به حاشیه کشیده شده و گروه های جدیدی شغلی جاگزین آن شده اند. یک گروه شغلی که در یک دوره معین به طبقه مشخصی تعلق داشته و در دوره دیگر جایگاه طبقاتی اش تغییر پیدا میکند و یا اینکه حاملین یک گروه شغلی واحد، در صورت نقش متفاوت در سازمان اجتماعی کار سرمایه داری، ممکن است به طبقات متفاوتی تعلق داشته باشند." (ناصر پیشرو)

"خواست" ها می گردد. خواسته ها فرا تر از نیاز های اساسی هستند و همواره دسترسی به بخشی از آنها چاشنی حرکت برای تأمین خواسته های بیشتر می شود. توسعه خواست ها و تلاش برای آنکه خواست ها بتوانند بر آورده گردند، سبب تضاد و اصطکاک "منافع" میان افرادی می گردد که در تلاش رفع نیاز هایشان هستند و کسانی که وسایل تولید آن نیازها را در اختیار گرفته و با به کار گماردن دیگری تولید را در خدمت مبادله و ایجاد سرمایه به کار می گیرند. جلوگیری از تغییر آن وضعیت و امکان ادامه تولید برای مبادله و ایجاد سرمایه و جهت جلوگیری از اعتراض انسانهایی که به آنگونه روابط اجتماعی عادت نکرده اند، وضع قوانین، مدیریت و تطبیق قوانین و نهادهایی را لازم دارد که در مراحل عالی آن همان دولت ها، ارگان های دولتی، پولیس و ارتش میباشند. که مانند سگ در خدمت پاسداری از منافع اربابان خود هستند.

این طبیعت کار اجتماعی است که کسی را که از نیروی کار فردی برای خلق ارزش اضافه استفاده می نماید، با فردی که برای تأمین نیاز هایش نا گذیر از فروش نیروی کارش می گردد، در برابر هم قرار می دهد. هر فردی در جامعه ای که زنده گی می نماید، جای مشخصی در سیستم اقتصادی حاکم در آن جامعه و در آن سیستم تولید داشته و قوانین تنظیم شده آن جامعه مناسبات او را با وسایل تولید تعیین کرده و بر حسب همان مناسبات، جایگاه و نقشش در سازمان اجتماعی تعریف شده و متناسب به جایگاهش در پروسه تولید، از ثروت اجتماعی مشترک، سهمی به او پرداخته میشود. همین معیارها تعلق فرد را به گروه های بزرگی از جامعه که آنها طبقه میگوییم، محک میزند.

این نوشته مکث کوتاهی است حول مسأله طبقات و کوشش شده است تا به این سوال که طبقات اجتماعی و منبای تعلق طبقاتی انسانها در یک جامعه چیست، پاسخ بدهد.

اصولاً نیاز انسانها که شامل غذا، لباس و سر پناه می باشد، الزامات اساسی می هستند، که متضمن تولید نسل و بقای انسانها می گردد. شیوه تأمین همین نیازهای ساده و روابط انسانها با وسایل تولید و در پروسه تولید است که موقعیت انسانها را در یک جامعه تعیین میکند. بر منبای همین تأمین نیازهاست که رابطه اجتماعی میان انسانها ایجاد می گردد. لازمه ایجاد رابطه اجتماعی، موجودیت رابطه طبیعی برابر بین انسانهاست. "تفاوت نیازها و تفاوت تولید انسانها، سبب آغاز مبادله و تفاوت های طبیعی بین دو فرد، مقدمه برابری اجتماعی شان در عمل مبادله و در مجموع مناسبات تولیدی است" (۱)

تأمین و ارضای نیاز یک فرد با محصول فرد دیگر برای آنست که آن یکی فاقد آن شی است. مارکس در گروندریسه می نویسد که "با ایجاد رابطه اجتماعی میان انسانها، هر یک به دیگری خدمت میکند تا به خود خدمت کرده باشد. هر یک از دیگری به طور متقابل به گونه وسیله یی برای خود بهره میگیرد. طرف های رابطه هر دو آگاه هستند که هیچ کدام شان به هدف خود نمی رسند، مگر آنکه وسیله یی برای هدف دیگری باشند. و هر کدام به تناوب، هم وسیله اند و هم هدف. برای دیگر بودن هر کدام، در عین حال برای خود بودن اوست".

اشکال پیشرفته این نیازها بلاخره موجب ایجاد

دشمنی بی‌امان بر می‌خیزند ولی پایه‌های دیگر نظام را تا سر حد تقدس ارج می‌گذارند. آنها از آزادی و عدالت اجتماعی می‌نویسند، ولی کماکان جملات جدا شده از کانتیست‌های افراد مذهبی را برای عدالت و تأمین برابری انسانها تبلیغ می‌کنند. اینگونه افراد با آنکه می‌توانند در فامیل کارگری به دنیا آمده و مدعی دفاع از طبقه ستمکش باشند ولی عمل‌شان و اینکه نیروی‌شانرا در خدمت کدام طبقه‌ی می‌گذارند، جایگاه واقعی طبقاتی آنها را محک می‌زند.

آنچه تا اینجا گفته‌ام، برداشت ابژیکتیویستی از بازتاب انسانی روابط تولیدی مشخصی در نظام حاکم سرمایه‌داری است. و الا، طبقات مفاهیم کانکریت و لاتغییری نبوده و بر عکس پدیده‌های سیالی‌اند و بسته به شرایط روابط تولیدی از نظر شکل متفاوتند ولی مضمون فعالیت‌شان همان فروش نیروی کارشان برای به دست آوردن وسایل معیشت می‌باشد.

(۱) - گروند ریس - مارکس

(۲) - کار مولد: هر کاری که با سرمایه مبادله شده و ارزش اضافی خلق کند.

(۳) - کار غیر مولد: هر کاری که با در آمد معامله شود. مثلاً شغل معلمی.

راننده‌ی که کالا را از محلی به محلی دیگر انتقال می‌دهد، مستقیماً کار مولدی انجام نداده است، اما در اثر انتقال کالا افزایشی در قیمت مبادله کالا ایجاد کرده و بدین گونه در خلق سرمایه سهم است. با این وصف صاحبان شغل‌های نامبرده به دلیل اینکه کارشان با در آمدشان (معاش) مبادله می‌گردد، تحت عنوان مزد بگیران و کارگران غیر مولد قرار می‌گیرند.

مارکس با این شیوه تقسیم کار که در آن کارهایی که با معاش تعویض می‌گردند، کار مولد شمرده نمی‌شوند، موافق نیست. نظریه مارکس در توضیح کار مولد، بر خلاف نظر آدام سمیت، اینست که هر کاری که با سرمایه تبدیل شود، الزاماً کار مولد نیست. از نظر مارکس در سیستم سرمایه‌داری، تنها کاری مولد شمرده می‌شود که مستقیماً به افزایش سرمایه منجر شود. در دسته بندی مارکس حمل و نقل، کارگران بخش بازرگانی... از اجزای کار مولد محسوب می‌گردد.

زمانی که صحبت از طبقات در یک جامعه به میان می‌آید، تصور اینکه طبقات مختلف به کلی متمایز از همدیگرو یک دست اند یک تصور نادرست است. همواره لایه‌هایی در طبقات گوناگون وجود دارند که متناسب با موقعیت‌شان یا در حال به حاشیه کشیده شدن و پرت شدن به طبقه کارگرند یا بر عکس در پروسه ارتقا به طبقه‌ی بالا تر قرار دارند. این گونه افراد نظر به موقعیت متزلزل‌شان هر گاه در حال پرت شدن به سوی طبقه کارگر باشند، دو آتشه انقلابی شده و از نظامی که بر او مروت ندارد زبان شکوه می‌گشایند. همین افراد به مجرد اینکه فرصت ارتقاء به طبقه بورژوازی را دریابند، به شدت مرتجع شده و هارتر از بورژواها به جان کارگران افتاده و با تولیدات فکری‌شان در خدمت حفظ نظام قرار می‌گیرند.

آزادی از دید اینگونه افراد، آزادی عمل فردی خود آنهاست. با بخشی از نظام که با معیارهای اخلاقی خواسته‌های آنها را محدود می‌نماید به

برای توضیح این مسأله میتوان یکی از مؤسسات آموزشی شخصی ایرا که امروز در افغانستان به وفرت وجود دارند در نظر گرفت. در یک چنین مؤسسه‌ی چندین آموزگار استخدام می‌گردند. فرض مینماییم فردی که مؤسسه را بنا نهاده است هم یک آموزگار است که آموزگاران دیگر را به خدمت گرفته است. آموزگاران استخدام شده در بدل کارشان یعنی تدریس، معاش می‌گیرند. چون نیروی کارشان با در آمد تعویض می‌گردد، و آن در آمد (حقوق‌شان) باز هم برای تهیه نیازهای‌شان به مصرف می‌رسد، بناءً کارگرند. اما آموزگار صاحب مؤسسه که او هم درس می‌دهد، و هم همزمان از نیروی کار آموزگاران دیگر ارزش اضافی خلق کرده و بر ثروتش می‌افزاید. در عین حال صاحب مؤسسه آموزشی سرمایه‌اش را با نیروی کار آنان مبادله کرده است. علی‌الرغم شغل مشابه با آموزگاران دیگر، یک کارگر نیست.

معیار دیگر در تشخیص جایگاه طبقاتی گروه‌های اجتماعی، تقسیم کار آنها به "کار مولد"^(۲) و "کار غیر مولد"^(۳) می‌باشد. یک نظر رایج این است که تنها افراد و آن بخش از گروه‌های اجتماعی را جزء طبقه کارگر میدانند که کار مولد انجام دهند. به استناد به این نظریه مشخص نیست که کارگران بخش بازرگانی، حمال‌ها، کارگران بخش ترانسپورت، سقاء، چوپان... که نتیجه کارشان تولید مستقیم نیست، از چه جایگاهی برخوردارند؟

در مثال بالا از شغل آموزگاری نام بردیم. در آن مثال معلمی که صرفاً به شاگردان درس می‌دهد، کار مولد در رابطه با شاگردان انجام نداده است. اما همزمان همین فرد در رابطه با شخصی که او را در مؤسسه آموزشی استخدام کرده است، کار مولد انجام می‌دهد. مثلاً



اعلامیه مشترک سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان و کانون سوسیالیست‌های کارگری به مناسبت روز

همبستگی جهانی طبقه کارگر

اول مه ۲۰۱۶ و طبقه کارگر

گذاری سرمایه‌داران کشورهای متروپول با تحمیل سیاست‌های خصوصی‌سازی و نئولیبرالیستی به قدرت رسید. عربستان و قطر خرید تسلیحات نظامی‌شان را افزایش دادند، جمهوری اسلامی ایران به نفوذ خود در سوریه و عراق و یمن افزود و دولت اقلیم کردستان عراق که توسط آمریکا و اسرائیل و اروپا به رسمیت شناخته شد به محل گسترش سرمایه‌گذاری هر یک از دولت‌های منطقه مبدل شد. سوریه سیر نزولی جنبش‌های موسوم به بهار عربی را با نفوذ انواع و اقسام نیروهای ارتجاعی به نمایش در آورد و محل تلاقی سیاست‌های جهانی دولت‌های سرمایه‌داری شد. روسیه و چین از یک سو و آمریکا و اروپا از سوی دیگر در سوریه صف آرایی کردند و هر یک از دولت‌های منطقه از یک سو ترکیه و عربستان و قطر و از سوی دیگر ایران در این آرایش جای گرفتند. دولت اوباما و دموکرات‌ها با نمایش عملیات حذف فیزیکی بن لادن و با استفاده از شکل‌گیری ارتجاع داعش حضور خود در سوریه را موجه ساختند و در مقابل رژیم اسد و روسیه عرض اندام کردند و حضور ناتو و نیروی نظامی خود در منطقه را بازتولید کردند. حضور نیروی سازمانیافته داعش به عامل موثر ائتلاف‌های سیاسی در منطقه و مجوزی برای حضور فعال دولت‌های با نفوذ در اقتصاد جهانی در رابطه با بحران منطقه و سوریه گردید. در چنین فضایی تنها استقامت توده‌ای کوبانی و بویژه حضور زنان در آن، در مقابل

مامورین مخفی لباس شخصی، اخراج، بیکاری، کاهش دستمزدها و تعرض بی‌پروا به دستاوردهای اجتماعی و خدمات عمومی از جمله نهادهای اجتماعی، بهداشت و آموزش، بیمه‌های تأمین اجتماعی و افزایش سن بازنشستگی و بالاخره نابودی محیط زیست، خشکسالی و افزایش دمای زمین، آلوده‌گی هوا و شیوع انواع بیماری‌ها از نمونه‌های آشکاری است که روزمره هست و نیست اکثریت ساکنان کره زمین را در معرض تهدید جدی قرار داده است.

رقابت‌های کاپیتالیستی، با پایان جنگ سرد، فروپاشی دیوار برلین، زانو زدن مدل‌های سرمایه‌داری دولتی و اعلام پیروزی مدل بازار آزاد، بشدت افزایش یافت و جغرافیای سیاسی جهان را دستخوش تغییر کرد. دولت آمریکا در جهت بازیابی هژمونی در این جغرافیا به افغانستان و عراق لشکرکشی نمود و منطقه را بیشتر از قبل میلیتاریزه کرد. اگر چه رژیم بعث در عراق و رژیم طالبان در افغانستان جای خود را به دولت‌های دست‌نشانده آمریکا دادند ولی بلند پروازی‌های آمریکا تحت نام ایجاد خاورمیانه بزرگ متحقق نشد. سیاست قدرت حاکمه در آمریکا به رهبری جمهوری خواهان شکست خورد و منطقه تبدیل به محل تاخت و تاز انواع نیروهای نظامی و ارتجاعی شد که در آن دولت‌ها و نیروهای مختلف به منظور به عقب راندن ابتدایی‌ترین توقعات انسانی وارد عمل شدند. حزب عدالت و توسعه تحت رهبری اردوغان با حمایت صندوق بین‌المللی پول و سرمایه

روز کارگر، تجلی اتحاد و همبستگی تاریخی طبقه کارگر علیه نظام سرمایه‌داری از راه رسید. در این روز کارگران در سراسر جهان به اشکال مختلف و با بیان خواست‌ها و مطالباتشان اراده طبقاتی خود را به نمایش می‌گذارند. روز کارگر برای ما کارگران سوسیالیست فرصتی است که با درگیری از شرایط عینی مبارزه کارگران و در جهت رفع موانع موجود بر سر راه همبستگی طبقاتی طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری، صفوف خود را هر چه بیشتر و بنا به ضرورت مبارزه منسجم‌تر کنیم.

نزدیک به یک دهه از آخرین بحران اقتصاد سرمایه‌داری، که در نوع خود وحتى در مقایسه با دو جنگ اول و دوم جهانی بی‌نظیر بوده است، می‌گذرد و عملکرد سیاسی ارگانها و نهادهای سرمایه جهانی و نیز دستگاهها و دولت‌ها در هر کشور نشان داده است که سرمایه‌داری در قرن بیست و یک هیچ افق و چشم انداز سیاسی برای کاهش و رفع بحران ندارد و مثل گردابی میماند که برای خروج از بحران همه چیز را در سر راهش به نابودی میکشاند. جنگ و کشتار، آوارگی و ترور و سازمان دادن انواع دستجات فاشیستی نژادی و مذهبی، افزایش بی سابقه نظامیگری و امنیتی کردن جهان و افزایش سرسام آور تولید ابزار و ماشین آلات جنگی، سازمان دادن انواع دستجات نظامی از پلیس ضد شورش گرفته تا

و جامعه را به مسیر مطالبه نیازهای اجتماعی و مبارزه برای آن جلب کند، به فعالیت گرایش منسجم سوسیالیست های کارگری در آنجا بستگی دارد.

ارگان‌های ضدکارگری جمهوری اسلامی ایران منجمله خانه کارگر، در اول مه ۲۰۱۵ در تهران نمایشی تفرقه افکنانه ای را در میان کارگران سازمان دادند و با سردادن شعارهای فاشیستی علیه کارگران ایرانی متولد افغانستان، آنها را عامل بیکاری در ایران قلمداد کردند و بدینوسیله فاشیسم مذهبی جمهوری اسلامی با فاشیسم نژادی تکمیل شد. در ایران کارگران و تشکل‌هایی که توسط کارگران در محل کار تشکیل شده اند به صورت مستقل و با طرح مطالبات خود نمی‌توانند مراسمی داشته باشند. نه تنها برگزاری مستقل روز کارگر در ایران ممنوع است، حتی تجمع های کارگران برای اظهار مطالباتشان و منجمله طلب مزد روزهایی که کار کرده اند و پولی دریافت نکرده اند توسط رژیم اسلامی سرکوب می‌شود. فعالین کارگری و نماینده گان کارگران در زندان بسر می‌برند و به اشکال مختلف خود و خانواده هایشان تحت فشار و آزار دائمی هستند، تا جایی که دست از اعتراض بکشند و از تلاش برای سازمانیابی مستقل کارگری باز مانند. درجه بالایی از حجم مبارزات کارگری در ایران، که در طی یکسال گذشته حدوداً از سه هزار مورد گذشته، طبقه= کارگر در همین سطح توانسته است از دیوار استبداد عبور کند. بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در ایران چنان عمیق شده است که آثار و نشانه های آن در رژیم اسلامی و نیز در اقشار و طبقات جامعه بطور روزمره بازتولید میشود. رژیم اسلامی بر بستر چنان شرایطی به برجام و قبول مذاکرات هسته ای تن داد که تحریم‌ها برداشته شود و دارایی بلوکه شده آزاد شود و

دارند، حضور خود را در افغانستان نیز تقویت کرده است. قوانین شرع اسلامی همچنان اساس تمام قوانین از جمله قانون اساسی در افغانستان و نیز عراق را تشکیل می‌دهد و به یمن همسویی منافع سرمایه‌داری جهانی و اسلام سیاسی، این نیروها در این جوامع مسلط اند. افغانستان کشوری است که در صورت درجه بالایی از ثبات سیاسی میتواند محل مناسب سرمایه گذاری برای شرکت های خارجی یی باشد که در جهت تأمین سود هنگفت هستند. منابع طبیعی و نیروی انسانی دو عامل مهم برای تأمین سود مضاعف برای سرمایه‌گذاران موجود است و در حال حاضر در نقاطی از افغانستان شرکت های چینی، هندی و ایرانی کم و بیش دست بکار شده اند. در پارلمان افغانستان اگر چه زنان حضور دارند ولی پاشنه دولت و مجلس کماکان بر مبنای رسمیت بخشیدن به درجه ای از حقوق اجتماعی زنان و حضور آنان در جامعه نمیگردد. همین سال گذشته بود که عوامل ارتجاع مذهبی فرخنده را زنده زنده سوزاندند و با وجود اعتراضات گسترده در جامعه تا امروز اقدامی قانونی و عملی ای برای به محاکمه کشاندن عاملین اصلی جنایت شیع صورت نگرفته است. بموازات عدم وجود درجه ای از ثبات سیاسی در افغانستان و فسادهای مالی در دستگاه دولتی و عدم امنیت با حضور نیروهای ارتجاع مذهبی طالبان و داعش در آنجا فقر و تبعات ناشی از آن همچون بیکاری و اعتیاد بر جامعه و بویژه در میان جوانان حاکم است. سال گذشته اعتراضاتی در رابطه با سیاستهای دولت فاسد بورژوازی حاکم صورت گرفت، که میتوان از اعتراض جوانان و دانشآموخته گان بیکار به عدم زمینهای اشتغال و نبود ابتدائترین امکانات حق زیست اشاره نمود. این حرکت اعتراضی تا حدودی توانست خودش را تحت عنوان "جنبش علیه بیکاری" متشکل نماید. این که این حرکت تا چه حدی میتواند به صورت جنبشی گسترده حضور اجتماعی و سیاسی خود را در افغانستان تقویت کند

داعش، که کل ارتجاع منطقه را در پشت خود داشت، توانست از توقعات انسانی مردم منطقه دفاع کرده و صدای در گلو خفه شده آنان را به زبان بیاورد و از حصار منطقه عبور داده به جهان بشناساند. عکس العمل آزادیخواهانه مردم جهان بازتاب حرکت کوبانی در مقابل کل ارتجاع منطقه و حامیان جهانی اش بود. سوریه در چند سال اخیر قربانگاه سیاست های سرمایه داری جهانی و بحران جاری اش بوده است. قرعه جنگ و کشتار و آواره گی در مقیاس عظیم تاریخی به نام مردم سوریه، که تاکنون حداقل نیم میلیون کشته و حدوداً چهار میلیون آواره را به همراه داشته است و نیز افغانستان و عراق زده شده است.

حدود پانزده سال از لشکرکشی ارتش امریکا به افغانستان، سرنگونی امارت اسلامی طالبان و متعاقب آن ایجاد دولت مشتمل از جهادی‌ها و ناسیونالیست‌های قومی به رهبری کرزی، این یاران و همراهان سرمایه داری جهانی در دوران جنگ سرد، میگذرد. طالبان هرچند که دست ساز و پرورده پروژهای امپریالیستی در تباری پاکستان و کشورهای عربی بود، اما پس از ۱۱ سپتامبر کاربردش برای استراتژی و سیاست‌های منطقه‌یی بورژوازی جهانی بسر آمد و در نقش دیگری ابراز وجود نمود. در دوره زمامداری حامد کرزی و اکنون نیز در دوران اشرف غنی هیچگونه نشانه یی از ثبات سیاسی و اجتماعی در دست نیست. نه تنها ارتجاع مذهبی چون طالبان همچنان در منطقه حضور دارند و حتی از جانب "دولت وحدت ملی" به عنوان نیروی سیاسی شناخته شده و زمینه مشارکت شان در قدرت سیاسی به تأیید امریکا و متحدین غربی اش مساعد میگردد، بلکه شاخه دیگری از این ارتجاع هار مذهبی یعنی داعش که در سوریه و عراق بخش وسیعی از قلمرو این دو کشور را در دست

خود را از محمصه کنونی آزاد کند.

سرمایه داری ایران هر چند با برجام و رفع موانع موجود در ادغام جهانی و قرار داشتن در سازمان تجارت جهانی و بانک جهانی قند در دلش آب شد ولی چند ماه پس از برجام و انتخابات مجلس اسلامی و خبرگان، سیر روندها نشان داد که بحران نه تنها با برجام اول با برجامهای بعدی هم راه نجات ندارد. بحران عمیق سرمایه داری یک بحران جهانی است و ایران هم از آن مبرا نیست. در کنار این و ویژه گی بحران سرمایه در ایران مشکل قبل از اینکه راه حل اقتصادی داشته باشد مشکل سیاسی است که رژیم اسلامی و گرایشات درگیر در آن در چه سطحی و با چه شرایطی به توافقی در درجه ای از دولت سیاسی بورژوازی در ایران دست یابند. مضافاً بر این درجه ای از ثبات سیاسی و اعتماد حقوقی در رابطه با سرمایه گذاری خارجی لازم است که چنانچه این روند نیز متحقق شود به کار ارزان و کارگر خاموش نیاز هست. و فساد مالی در باند های حکومتی از ریز و درشت چنان بالاست که توبه آنها برابر با مرگشان خواهد بود. در چنان شرایطی و در حالی که میلیون ها خانواده کارگری با مشقت روزگار را سپری می کنند و ناتوان از حداقل معیشت هستند، بحران فراگیر اجتماعی افراد جامعه را بکام اعتیاد، فحشا و خودکشی و قتل و جنایت می کشاند. تنها در سال گذشته آمار رسمی زنان و کودکان خیابانی تهران بیش از پنج هزار نفر، مرگ در اثر اعتیاد بالای ۳ هزار نفر اعلام شده است. کارگران سوسیالیست، در شرایطی که جامعه با بحران عمیق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ناشی از عملکرد سرمایه داری و رژیم استبدادی اسلامی روبرو است و با توجه به سطح مبارزات کارگری که در تاریخ اعتراضات کارگری بی نظیر بوده است می

توانند با اتحاد و همدلی طبقاتی، چشم انداز واحدی را در مقابل این مبارزات قرار دهند. مبارزه برای افزایش دستمزد، آزادی همکاران زندانی می تواند مبنایی برای این اتحاد عمل ها در جهت هماهنگ شدن و سراسری شدن مبارزات و ایجاد تشکل های کارگری در محیط های کار باشد. مبارزات کارگری با تشکل های کارگری در بستر شرایط عینی حاضر می تواند سرمایه داری و رژیم اسلامی را به عقب براند.

با گذشت چهار دهه از تدوین و سازماندهی و اجرای سیاست های نئولیبرالیستی و گذشت یک دهه از بن بست آن و عروج بحران عمیق و کم نظیر اقتصاد سرمایه داری، به انحای مختلف تهاجم بی سابقه ای علیه طبقه کارگر در سطح جهانی صورت گرفته است و این تهاجم همچنان ادامه دارد. بموازات اعتراضات سال های بحرانی اخیر در امریکای شمالی و مرکزی، اروپا و کشورهای آسیا و افریقا، دولت های سرمایه داری، از طریق اعمال قوانین امنیتی و ایجاد جنگ و فضای ارعاب و وحشت و ترور و انواع راسیسم به مقابله با توقعات طبقه کارگر دست زده و در پی خرید فرصت برای رفع بحران بوده اند. آن شرایط عینی و بحران، که سرمایه داری جهانی با استفاده از آن و تحت نام جهانی شدن اقتصاد و بازار آزاد، آزادی تجارت جهانی و رفع محدودیت های دولتی سر راه، هرگونه نهادها و سازمان های کارگری و اراده جمعی را نشانه رفتند طی سال های اخیر دوباره سر باز کرده است. در چنین شرایطی اشغال وال استریت در امریکا، بلوکه کردن در اروپا، بحران سیاسی یونان، جنبش اسپانیا و ایتالیا، بهار عربی، استقامت توده ای در کوبانی، خیزش شبانه در فرانسه، جنبش بیکاری در افغانستان و حجم بالای اعتراضات روزانه کارگران در ایران، زنجیره اعتراضات طبقه کارگر بر بستر بحران جاری جهانی سرمایه داری در سالهای اخیر بوده است و فروکش نخواهد کرد. جهانی شدن سرمایه داری و

نئولیبرالیسم به منظور افزایش انباشت سرمایه و سود دهی و یورش جهانی سرمایه به سطح زندگی کارگران و تجمعات کارگری بوده است و هر گونه تفرقه و دامن زدن به تفاوت های مذهبی و قومی و زبانی و نژادی و جنسیتی در میان انسان ها برای مینا استوار بوده است که مزد و توقعات تا حد مطلق پایین باشد تا به سود دهی آن آسیبی نرسد. در اعتراضات کنونی در جهان و در حالی که سرمایه داری فاقد ظرفیت رشد و به حد بربریت رسیده است کارگران سوسیالیست در هر محل می بایست برای اتحاد طبقاتی کارگران با یک چشم انداز سیاسی واحد همت گمارند. اگر چه تاکتیک های مبارزه طبقاتی در هر محل متفاوت است ولی بدون تردید، بدون تبدیل شدن مبارزات کارگری به مبارزه ای سیاسی و ایجاد رهبری طبقاتی متشکل در آن، بدیل سرمایه داری شکل نخواهد گرفت.

رهایی از بربریت سرمایه داری، تنها با

اتکا به نیروی همبسته گی طبقاتی

کارگران شدنی است!

زنده باد اول مه!

سازمان سوسیالیست های کارگری

افغانستان و کانون سوسیالیست های

کارگری

۲۸ آوریل ۲۰۱۶



سوسیالیستی کارگری است. پیشروی طبقه کارگر، حتی برای تحقق ابتدائترین مطالباتش، با تشکل پذیری و خودآگاهی می‌تواند میسر گردد.

"جنبش علیه بیکاری" گامی بود جسورانه و درخور تحسین که سال گذشته برخی از پیشروان آگاه و جوانان بیکار برای تأمین و به کرسی نشاندن مطالبات کارگران بیکار ابتکار به خرج داده و آن را بنیاد نهادند. با وجود تداوم فعالیت و سازمان دادن اعتراضاتی این جنبش هنوز قادر نشده است تا به امر همبستگی و سازمانیابی کارگران شاغل و بیکار در یک عرصه وسیعتر اجتماعی دست یابد. دلیل یا دلایل عدم توفیق این حرکت اعتراضی را میتوان بر نبود اتحاد میان فعالان سوسیالیست طبقه کارگر، عدم رشد و خودآگاهی و تحزب گریزی و سلطه و اقتدار جریان‌های راست در جامعه دانست. مهم‌تر از آن بستر و شرایطی که چنین محرومیت و بلاهتی را به کارگران افغانستان تحمیل نموده است قبل از هر چیزی حاکمیت رژیم ارتجاعی و فاسد بورژوازی است که طی این یک دهه و نیم بر مردم و طبقه کارگر فقر و محنت فروخته است. رژیم فاسد مافیایی به رهبری اشرف غنی و عبدالله که پس از "انتخابات" توسط وزیر خارجه امپریالیسم امریکا جان کری سرهم بندی و مهندسی شد، در عرصه اقتصادی هیچ راه حلی برای بیرون رفتن از رکود و بحران جاری جز نسخه آزموده شده میکانیسم بازار آزاد ندارد.

با چپاول و خروج بیشتر سرمایه‌ها و منابع از کشور و بحران اقتصادی نظام سرمایه داری در یک هیئت عمومی رژیم بورژوازی حاکم قادر نبود و نیست که زمینه جذب نیروی کار و فرصت‌های شغلی را مساعد سازد. در عین حال که این نظام فاسد و مافیایی در ادامه حاکمیتش

به یک اقتصاد پرازیتی و مافیایی رسمیت بخشیده است که مهره‌ها و مسئولین و اراکین آن به عنوان صاحبان اصلی سرمایه در آن شریک اند. در کنار پراکنده‌گی و ناآگاهی خود کارگران، مذهب و ناسیونالیسم قومی به مثابه دو گرایش ایدئولوژیک مسلط در فضای سیاسی جامعه، نقش اساسی‌یی در وضعیتی که طبقه کارگر افغانستان با آن مواجه است، دارد. هرچند که نهادها و مجامع صنفی‌یی طی این پانزده سال شکل گرفته اند که در چارچوب مناسبات حاکم می‌خواهند کارگران و مزدبگیران را نماینده‌گی نمایند اما این نهادها امر شان را مشکلات و معطلات کارگران تشکیل نداده و نمیدهد. به همین دلیل هم است که اتحادیه‌ها و نهادهای نام نهاد و سازمانهای چپ سکتاریست و ملی‌گرا هرگز قادر نشده اند خواست‌ها و مطالبات کارگران از شاغل تا بیکار را نماینده‌گی و از آنها حمایت کنند؛ به همین علت هم است که این نیروها و نهادها از "جنبش علیه بیکاری" به عنوان یک حرکت مستقل که در نوع خود متبازترین حرکت اعتراضی کارگری طی این چند دهه علیه بورژوازی و حاکمیتش به شمار می‌رود، آنطوری که انتظار میرفت حمایت نکردند.

سازمانیابی طبقه کارگر و وحدت اصولی نیروهای چپ و سوسیالیست حول منافع طبقاتی کارگران، یعنی ایجاد حزب سوسیالیستی کارگری، ضروریترین و مهمترین اقدامی است که میتواند کارگران افغانستان را در مواجهه با قدرت حاکمه و بیرون رفتن از وضعیت کنونی در موقعیت مبارزاتی برتری قرار دهد. اتحاد و آگاهی طبقاتی کارگران افغانستان در عمل ضامن به میدان آمدن آن نیروی مادی و مبارزاتی است که با حضورش در جدال طبقاتی نه فقط که اقتدار بورژوازی را به مصاف می

طلبد بلکه پاسخی است به تمامی نیروهای مرتجع ناسیونالیست و مذهبی و حامیان جهانی و منطقوی آنها. سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان برای سازمانیابی و تحزب طبقه کارگر تلاش و پیکار نموده و آن را یکی از وظایف تخطی ناپذیرش می‌شمارد. با توجه به وضعیت و بربریت که سرمایه داری جهانی بر بشریت تحمیل نموده است یگانه طبقه انقلابی‌یی که میتواند به مثابه یک طبقه جهانی خود و بشریت را نجات دهد، طبقه کارگر است؛ بنابراین همبستگی بین المللی طبقه کارگر و همسویی و همیاری نیروهای سوسیالیستی کارگری یک نیاز ضروری و حیاتی به شمار می‌رود.

زنده باد اول می روز جهانی همبسته‌گی کارگران!

زنده باد سوسیالیسم!

شورای مرکزی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان
۲۲ اپریل ۲۰۱۶



از سایت‌های سازمان

سوسیالیست‌های کارگری

افغانستان بازدید نموده و آنها را به

رفقا و دوستان تان معرفی

نمائید!

www.workersocialist.org

<https://www.facebook.com/workersocialism>

www.asrejadid.org

Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 27

May 2016

زنده باد اول می روز جهانی همبسته‌گی کارگران!

چاره‌ی جز فرار و رفتن به بازارهای کار کشورهای همسایه و منطقه و همچنان اروپا را ندارند.

این نیروی عظیم کارگران بیکار که از کشور فرار میکنند در وحشیانه‌ترین شکل مورد استثمار و تبعیض و سودجویی سرمایه داران کشورهای محل اقامت شان از جمله کشورهای همجوار و کشورهای حوزه خلیج قرار میگیرند. برخی هم برای یافتن زنده‌گی بهتر و نجات جان خود و خانواده‌های شان دل به دریا زده و خوشبختی و سعادت شان را آن سوی آب‌های دریای مدیترانه جستجو مینمایند، رویا و آرزویی که یکجا با بسیاری از این کارگران از جهنم گریخته در دل امواج مهیب دریاها غرق میشود. سال پار صدها تن از کارگران اهل افغانستان با رویای رسیدن به زنده‌گی بهتر در قعر دریاها جانهای شریں شان را از دست دادند. در کنار این وضعیت ناهنجار حاکمیت بورژوازی و حامیان آن در سطح منطقه و جهان توانسته است با دامن زدن به نفاق قومی و اشاعه افکار و باورهای مذهبی از اتحاد، آگاهی و سازمانیابی طبقه کارگر در کنار عوامل مهم دیگر جلوگیری نماید و یا به سخن دیگر سد و مانع ایجاد نماید. مهم‌ترین عامل ادامه بربریت جاری که بیشتر از سه دهه است که از مردم و اقشار و طبقات زحمتکش افغانستان قربانی میگیرد و تفرقه و پراکنده‌گی صفوف طبقه کارگر و جنبش

دامه در صفحه ۲۱

اما کارگران در افغانستان همچنان با دشواری‌ها و چالش‌های مزید و متعددی دست به گریبان اند. رنج و محرومیت کارگران در افغانستان بیکران است و ابعاد گسترده‌ی دارد. طبقه کارگر افغانستان ضمن نداشتن امنیت جانی در اثر جنگ و جدال نیروهای قهرایی از تأمین معیشت و امنیت شغلی نیز محروم است. اولین قربانیان توحش و بربریت جاری در افغانستان، در کنار سایر اقشار و طبقات اجتماعی را کارگران تشکیل میدهند. فقر و بیکاری میلیونی در میان کارگران بیداد مینماید و از حدود ۱۳ میلیون کارگر آماده و واجد شرایط کار در بازار کار، چیزی بیشتر از پنجاه درصد آن یا بیکارند و یا از داشتن شغل ثابت و مناسب محروم میباشند. اکثریت قاطع کارگران و خانواده‌های آنها در بدترین شرایط زنده‌گی مینمایند که حتی قادر نیستند ابتدایی‌ترین مایحتاج روزانه شان را تأمین نمایند.

با به قدرت رسیدن "دولت وحدت ملی" و تقسیم قدرت میان کارتل‌های اسلامی- قومی نه تنها که بهبودی در وضعیت عمومی از امنیت تا ثبات و قطع جنگ پدید نیامد بلکه به صف بیکاران، به ویژه در میان نسل جوان، بیشتر از هر زمانی طی این مدت افزوده شد. نیروی وسیعی از کارگران چه در شهرها و چه در روستاها جهت بقا و تأمین زنده‌گی

اول ماه می روز جهانی اعلام کیفرخواست و همبسته‌گی طبقاتی طبقه کارگر علیه برده‌گی مزدی و نظام سرمایه‌داری است. هر سال در این روز کارگران در سراسر جهان از فرصت فراهم آمده استفاده برده خواست‌ها و مطالبات و منافع متمایز شان برای بهبود وضعیت زنده‌گی و مهم‌تر از آن خلاصی و رهایی از بربریت سرمایه را جستجو و اعلام مینمایند. امروز طبقه کارگر در سراسر جهان با مصائب و دشواری‌های زیادی مواجه است و بورژوازی در پهنه جهان برای کسب سود بیشتر و مقابله با بحران اقتصادی‌ی که همچنان ادامه دارد فقر، ریاضت اقتصادی، جنگ و بربریت را به بشریت در اشکال متنوعی تحمیل نموده است. سرمایه‌داری جهانی با اتکاء به ارتجاعی‌ترین نیروها و باورها و با دامن زدن و فربه ساختن تعصبات کور و ارتجاعی و با به راه انداختن جنگ و کشتار، بربریت کنونی را به بخش ثابتی از زنده‌گی مردم در اقصی نقاط جهان تبدیل نموده است.

کارگران در افغانستان مانند سایر هم طبقه‌ی‌های شان در نقاط دیگر جهان در این روز به خیابان‌ها میریزند و خواست‌ها و مطالبات شان را از بورژوازی و قدرت حاکمه طلب مینمایند.